

گئورگ تراکل

آہ،

ساعت تلخ زوال

Georg Trakl

شپور احمد

ویرایش تازہ

آه، ساعت تلخ زوال / ۱

آه، ساعت تلخ زوال

آشنایی <http://www.poemhunter.com/georg-trakl/biography>

شعرها <http://www.literaturische.de/Trakl/english/ged-e.htm>

آہ، ساعت تلخ زوال/۳

آہ، ساعت تلخ زوال

گئورگ تراکل

برگردان

شاپور احمدی

آه، ساعت تلخ زوال/ ۵

نما

نام	شماره
-آشنایی / ۸	
۱. کلاغها / ۱۴	
۲. دوشیزه‌ی جوان / ۱۸	
۳. چامه‌ی شبانه / ۲۸	
۴. در شاخ‌وبرگی قرمز سرشار از تار / ۳۲	
۵. موسیقی در میرابل <i>Mirabell</i> / ۳۶	
۶. مالیخولیای شامگاه / ۴۰	
۷. تاریک‌روشنای زمستانی / ۴۴	
۸. شهر زیبا / ۴۸	
۹. به الیس <i>Elis</i> پسر / ۵۴	
۱۰. در پاییز / ۵۸	
۱۱. تا شامگاه قلبم / ۶۲	
۱۲. روستاییان / ۶۴	
۱۳. روز همه‌ی ارواح / ۶۸	
۱۴. مالیخولیا / ۷۲	
۱۵. کنجی کنار جنگل / ۷۴	
۱۶. در زمستان / ۷۸	
۱۷. در آلبوم کهن خانوادگی / ۸۲	

آه، ساعت تلخ زوال/ ۷

۱۸. گردش / ۸۶
۱۹. شیپورها / ۹۲
۲۰. غبار / ۸۴
۲۱. بهار شاداب / ۹۸
۲۲. موشها / ۱۰۴
۲۳. دلدرومز *Doldrums* / ۱۰۶
۲۴. نجواگری در بعدازظهر / ۱۱۰
۲۵. مزمور / ۱۱۴
۲۶. آوازهای رزاری *Rosary* / ۱۲۲
۲۷. در نزدیکی مرگ / ۱۲۴
۲۸. آمین / ۱۲۶
۲۹. زوال / ۱۲۸
۳۰. در شامگاه پاییزی / ۱۳۲
۳۱. در دهکده / ۱۳۶
۳۲. ترانه‌ی شامگاهی / ۱۴۲
۳۳. هلیان *Helian* / ۱۴۶
۳۴. فرشته‌ی پریده‌رنگ / ۱۵۴
۳۵. سرود مغرب‌زمین / ۱۶۲
۳۶. گروdek *Grodek* / ۱۶۶
نابور (مهری)
بچه‌های رودخانه / ۱۷۲

آه، ساعت تلخ زوال ۷

آشنایی



georg trakl 1912

آشنایی

Georg Trakl

گئورک تراکل *Georg Trakl* سوم ژانویه ۱۸۸۷ در سالزبورگ *Salzburg* اتریش دیده به
۱۸ سالگی در همان جا به تراکل *Tobias Trakl*
آلمانی و دلال فلزآلات بود،
هالیک *Maria* (۱۸۵۲-۱۹۲۵) چک و
بسیار به هنر و موسیقی.

جهان گشود و تا
سر برد. پدرش تیپاس
(۱۸۳۷-۱۹۱۰)
و مادرش ماریا کاتارینا
Catharina Halik
خانه‌داری با دلبستگی

ابتدایی کاتولیکها درس
پروتستان بودند. او در
Staatsgymnasium
شد. آنجا لاتین و یونانی و
۱۳ سالگی به شاعری
دبیرستانی بود، به
زد. آنجا نزد روسپیان
تک‌گوییهای پریشان خود
۱۵ سالگی الکل می‌خورد.
داروهای



Grete e Georg Trakl 1897

تراکل در مدرسه‌ی
خواند، گرچه والدینش
۱۸۹۷ در دبیرستان
سالزبورگ پذیرفته
ریاضیات آموخت. از
پرداخت. هنگامی که
فاحشه‌خانه‌ها سر می
بزرگسال از بیان
لذت می‌برد. از
افیون و کلروفوم و

آه، ساعت تلخ زوال/ ۹

دیگر مصرف می‌کرد. ناگزیر مدرسه را در ۱۹۰۵ ترک گفت. بسیاری از منتقدان می‌گویند که تراکل از شیزوفرنی ناشناسی در رنج بود. پس از ترک تحصیل از دبیرستان، سه سال برای



georg trakl 1907

داروسازی کار کرد و بر آن شد تا داروگری را برای کسب درآمد بیاموزد. در همین دوره بود که نمایشنامه‌نویسی را آرمود، اما دو نمایش کوتاهش، سراسر روز ارواح *All Souls' Day* و فاتا مورگان *Fata Morgana* مؤفقتی در بر نداشتند.

در ۱۹۰۸، تراکل به وین آمد تا داروگری بیاموزد. همان جا با برخی هنرمندان بومی آشنا شد، و او را یاری دادند تا شعرهایش را منتشر کند. پدر تراکل در ۱۹۱۰ در گذشت، پیش از آنکه تراکل گواهینامه‌ی داروگری خود را دریافت کند؛ سپس، در ارتش برای خدمتی یک ساله ثبت‌نام کرد. بازگشتش به زندگی شهروندی در سالزبورگ مؤفقت‌آمیز بود،

و در بیمارستانی در اینسبروک *Innsbruck* به داروگری پرداخت. همچنین جامعه‌ی هنری آنجا او را دریافتند. لودویگ فن فیکر *Ludwig von Ficker*، نویسنده‌ی مجله‌ی در برنر *Der Brenner* (و پسر تاریخدان جولوس فن فیکر *Julius von Ficker*)، پشتیبان او بود: پیوسته نوشته‌های تراکل را چاپ می‌کرد و می‌کوشید تا ناشری بیابد که مجموعه شعری از تراکل را منتشر کند. سرانجام این تلاشها کتاب شعرها *Gedichte (Poems)* بود، که تابستان ۱۹۱۳ کورت ولف *Kurt Wolff* در لایپزیگ بیرون آورد. فیکر همچنین سبب شد لودویگ ویتگنشتاین حال و روز تراکل را دریابد. فیلسوف ناشناس مقرری به‌نسبه زیادی برای او فراهم ساخت، به گونه‌ای که دیگر می‌توانست بیشتر به قلم فرسایی بپردازد.

در ۱۹۱۲، به اینسبروک *Innsbruck* اتریش آمد. با گروهی از هنرمندان پیشتاز آشنا شد که مجله‌ی ادبی و نیک‌وجهی در برنر را فراهم می‌ساختند، مجله‌ای که رستاخیز اندیشه‌های کیرکگارد *Kierkegaard* را در کشورهای آلمانی زبان به پا کرد.

در آغاز جنگ جهانی اول، تراکل به عنوان پزشک ارتش اعزام شد تا به سربازان در گالیسیا *Galicia* رسیدگی کند (دربدارنده‌ی بخشهای اکراین و لهستان عصر جدید). وی در چنبره‌ی دلمردگی خود پیوسته رنج می‌برد. در طی عملیاتی در گروdek *Gr?*، تراکل می‌بایست از نود سرباز مجروح (در لشکرکشی بی‌امان برابر روسیه) مراقبت می‌کرد. کوشید خود را با شلیک گلوله از آن تنگنا خلاص کند، اما همدمانش او را بازداشتند. در بیمارستان ارتش در کراکو *Krakow* بستری شد و از نزدیک مراقبت او بودند، تراکل در پریشانی فرو رفت و برای راهجویی به فیکر نامه‌ای نوشت. فیکر او را متقاعد کرد تا با

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۱

ویتگنشتاین مراده کند. با دریافت یادداشت تراکل، ویتگنشتاین به بیمارستان شتافت، اما دریافت که وی از زیاده‌روی در مصرف کوکائین مرده است. تراکل را ۶ نوامبر ۱۹۱۴ در گورستان راکویکی *Rakowicki* کراکو به خاک سپردند، اما در ۷ اکتبر ۱۹۲۵، با پیگیریهای فیکر، بازمانده‌ی جسدش را به موهلایو *Mühlau* در نزدیکی اینسبروک منتقل کردند، کنار آرامگاه خود فیکر.

به قلم تراکل

Gedichte (Poems), 1913

Sebastian im Traum (Sebastian in the Dream), poetry 1915

Der Herbst des Einsamen (The Autumn of The Lonely), 1920

Gesang des Abgeschiedenen (Song of The Departed), 1933



grete trakl 1912

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۳

شعرها



۱. کلاغها

بر آن کنج تیره در نیمروز
کلاغها با بانگ سخت یورش می‌آورند.
سایه‌شان دور از گوزنی خط می‌اندازد
و گه‌گاه در مأوایی دلگیر به دیده می‌آیند.

ه‌آه چگونه سکوت قهوه‌ای دشتی را می‌آشوبد
که با خود راکد لمیده است،
مانند زنی گرفتار در شهودی سنگین،
و گاه صدای چنگ انداختنشان را می‌شود شنید

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۵

1. Die Raben

Über den schwarzen Winkel hasten
Am Mittag die Raben mit hartem Schrei. Ihr
Schatten streift an der Hirschkuh vorbei
Und manchmal sieht man sie mürrisch rasten.

5O wie sie die braune Stille stören,
In der ein Acker sich verzückt,
Wie ein Weib, das schwere Ahnung berückt,
Und manchmal kann man sie keifen hören

1. The Ravens

Over the black corner at midday
The ravens rush with hard cry.
Their shadow streaks past the doe
And sometimes they are seen in sullen
rest.

5O how they disturb the brown silence
Of a field lying ecstatic with itself,
Like a woman ensnared by heavy
intuition,
And sometimes one can hear their
nagging

۱۶/آه، ساعت تلخ زوال

پیرامون لاشه‌ای که بویش بلند شده است،
و ناگاه فوجشان به سمت شمال رو می‌کند
و مانند دسته‌ی تشییع جنازه ناپدید می‌شود
درون بادهایی که آزمندانه می‌لرزند.



آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۷

Um ein Aas, das sie irgendwo wittern,
10Und plötzlich richten nach Nord sie den
Flug
Und schwinden wie ein Leichenzug
In Lüften, die von Wollust zittern.

Around a carcass scented out somewhere,
10And suddenly their flight bends
northward
And disappears like a funeral procession
Into winds that tremble with lust.



۲. دوشیزه‌ی جوان

برای لودویگ فن فیکر *Ludwig von Ficker*

۱

همواره بر چاه هنگام غروب
کسی افسون پایدار او را می‌بیند
همچنان که آب را بیرون می‌کشد هنگام غروب.
سطرها بالا و پایین می‌روند.

در کناره‌ها ز اغچه‌ها پر می‌افشانند
و او همانند سایه‌ای است.
موهای زردش را بر می‌افشانند.
و موشها در حیات جیغ می‌کشند.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۹

2. Die junge Magd

Ludwig von Ficker zugeeignet

1

Oft am Brunnen, wenn es d?mmert,
Sieht man sie verzaubert stehen
Wasser sch?pfen, wenn es d?mmert.
Eimer auf und nieder gehen.

5In den Buchen Dohlen flattern
Und sie gleicht einem Schatten.
Ihre gelben Haare flattern
Und im Hofe schrein die Ratten.

2. The Young Maid

Dedicated to Ludwig von Ficker

1

Often at the well when it dawns
One sees her standing spellbound
Scooping water when it dawns.
Buckets go up and down.

5In the beeches jackdaws flutter
And she resembles a shadow.
Her yellow hair flutters
And rats scream in the yard.

۵۰/۲، ساعت تلخ زوال

و در چنبره‌ی تباهی
ه / مژگان شعله‌ورش را فرو می‌خواباند.
علف تفتیده‌ی رو به تباهی
بر پایش فرو می‌خمد.

۲

خاموش در سرایی کار می‌کند
و محوطه دیری است خراب بر افتاده است.
ه / در درختان تنومند نزدیک کلبه
پرنده‌ی سیاهی دردمندانه می‌خواند.

تصویرش نقره‌فام در آینه
شگفتی‌اش را می‌نگرد در سوسوی سایه‌روشن
و رنجور در آینه تاریک می‌زند
ه و او در برابر خلوص آن می‌لرزد.

خیالگون پسر دهقان در تاریکی آواز می‌خواند
و او آشفته از درد خیره می‌نگرد.
قرمزی در سراسر تاریکی می‌چکد.
ناگاه باد جنوبی بر دروازه به جنبش در می‌آید.

<p>Und umschmeichelt von Verfall 10 Senkt sie die entzündeten Lider. Dürres Gras neigt im Verfall Sich zu ihren Füßen nieder.</p> <p style="text-align: center;">2</p> <p>Stille schafft sie in der Kammer Und der Hof liegt längst verdet. 15 Im Hollunder vor der Kammer Klinglich eine Amsel flütet.</p> <p>Silber schaut ihr Bild im Spiegel Fremd sie an im Zwielichtschein Und verdämmert fahl im Spiegel 20 Und ihr graut vor seiner Reine.</p> <p>Traumhaft singt ein Knecht im Dunkel Und sie starrt von Schmerz geschüttelt. Rote trüfeln durch das Dunkel. Jäh am Tor der Südwind rüttelt.</p>	<p>And enticed by decay 10 She lowers her inflamed eyelids. Parched grass in decay Bends down to her feet.</p> <p style="text-align: center;">2</p> <p>Silently she works in the chamber And the yard lies long desolate. 15 In the elder trees by the chamber A blackbird flutes pitifully.</p> <p>Silverly her image in the mirror Looks at her strangely in the twilight-glow And dusks sickly in the mirror 20 And she shudders before its purity.</p> <p>Dreamlike a farm boy sings in the dark And she stares shaken with pain. Redness trickles through the dark. Suddenly at the gate the south wind shakes.</p>
--	---

۲۲/هآ، ساعت تلخ زوال

۳

۲۵ شبانه بر مرغزار برهنه
در رؤیاهای تبار غلت می‌زند.
بادی سمج در مرغزار می‌موید
و ماه در میان درختان گوش می‌سپارد.

بزودی ستارگان پیرامون رنگ می‌بازند
۳۰ و وامانده از دادخواهی
رنگ گونه‌های مومی‌اش رنگ می‌پرد.
پوسیدگی از زمین رخت بر می‌بندد.

غمناک نیز از کنار برکه خش‌خش می‌کند
و سرافکنده او خشکش می‌زند.
۳۵ در دوردستها خروس می‌خواند. بر فراز برکه
بامداد سخت و خاکستری می‌لرزد.

۴

از آهنگری صدای کوبیدن چکش می‌آید
و او دروازه را به هم می‌کوبد.
در سوسوی سرخ پسر دهقان چکش را می‌چرخاند
۴۰ و مرگ‌مانند بر آن می‌نگرد.

3

25N?chtens übern kahlen Anger
Gaukelt sie in Fiebertr?umen.
Mürrisch greint der Wind im Anger
Und der Mond lauscht aus den B?umen.

Balde rings die Sterne bleichen
30Und ermattet von Beschwerde
W?chsern ihre Wangen bleichen.
F?ulnis wittert aus der Erde.

Traurig rauscht das Rohr im Tümpel
Und sie friert in sich gekauert.
35Fern ein Hahn kr?ht. Ubern Tümpel
Hart und grau der Morgen schauert.

4

In der Schmiede dr?hnt der Hammer Und
sie huscht am Tor vorüber.
Glührot schwingt der Knecht den
Hammer
40Und sie schaut wie tot hinüber.

3

25Nightly over the bare meadow
She totters in feverish dreams.
A morose wind whines in the meadow
And the moon listens from the trees.

Soon all around the stars pale
30And exhausted from complaints
Her waxen cheeks pale.
Putrefaction is scented from the earth.

Sadly the reeds rustle by the pond
And cowering she freezes.
35Far away a cock crows. Above the pond
Morning shivers hard and grey.

4

In the smithy clangs the hammer
And she scurries past the gate.
In red glow the farm boy swings the
hammer
40And deathlike she looks over there.

۵۲/هـ، ساعت تلخ زوال

این گونه در رؤیا می‌جنبد با قاه‌قاهش،
و درون آهنگری می‌جهد،
شرمگینانه و خاکسار پشت قاه‌قاهش،
مانند چکشی سخت و زمخت.

۴۵ تابناک در خانه جرقه‌ها
می‌تراوند و با حرکاتی فرومانده
او جرقه‌های وحشی را می‌رباید
و منگ بر زمین می‌افتد.

۵

تکیده و ولنگار بر بستر
ه‌سرشار از لرزشهای دل‌انگیز بیدار می‌شود
و بستر چرکی‌اش را می‌بیند
غرق در روشنایی طلایی،

اسپرکها همانجا میان پنجره
و تابش آبی آسمان.
ه‌گاهی باد به سوی پنجره می‌برد
طنین مردد ناقوس را.

<p>Wie im Traum trifft sie ein Lachen; Und sie taumelt in die Schmiede, Scheu geduckt vor seinem Lachen, Wie der Hammer hart und rüde.</p> <p>45Hell versprühn im Raum die Funken Und mit hilfloser Geberde Hascht sie nach den wilden Funken Und sie stürzt betäubt zur Erde.</p> <p style="text-align: center;">5</p> <p>Schmachtig hingestreckt im Bette 50Wacht sie auf voll süßem Bangen Und sie sieht ihr schmutzig Bette Ganz von goldnem Licht verhangen,</p> <p>Die Reseden dort am Fenster Und den bläulich hellen Himmel. 55Manchmal trägt der Wind ans Fenster Einer Glocke zag Gebimmel.</p>	<p>As in dream she's struck by his laughter; And she tumbles into the smithy, Shyly cringing before his laughter, Like the hammer hard and coarse.</p> <p>45Brightly in the room sparks Spray and with helpless gestures She snatches after the wild sparks And falls dazed to the earth.</p> <p style="text-align: center;">5</p> <p>Lankily sprawled out on the bed 50She wakes filled with sweet tremblings And she sees her soiled bed Hidden by a golden light,</p> <p>Mignonettes there at the window And the bluish brightness of sky. 55Sometimes the wind carries to the window A bell's hesitant tinkling.</p>
--	---

۲۶/هآ، ساعت تلخ زوال

سایه‌ها روی بالش می‌خرامند،
ظهر آهسته به خاطر می‌آید.
او بر بالش سنگین نفس می‌کشد.
دهانش به زخم می‌ماند.

۶

شامگاهان کتانهای خنالود شناورند،
ابرها بر بیشه‌زار ساکت،
در کتانهای سیاه می‌پیچند.
پرستوها در دشت هیاهو می‌کنند.

او و او یکسره سفید در تاریکی دراز می‌کشد.
از زیر سقف نجوایی بر می‌آید.
همان گونه که بر مرداری در بوته و تاریکی
مگسها پیرامون دهانش می‌چرخند.

رؤیاگون در دهکوره‌ای قهوه‌ای
صدای بزن و برقص طنین می‌افکند،
سیمایش در میان دهکوره غوطه می‌خورد،
گیسوانش شاخسار برهنه را به نجوا در می‌آورد.

<p>Schatten gleiten übers Kissen, Langsam schlägt die Mittagsstunde Und sie atmet schwer im Kissen 60Und ihr Mund gleicht einer Wunde.</p> <p style="text-align: center;">6</p> <p>Abends schweben blutige Linnen, Wolken über stummen Wäldern, Die gehüllt in schwarze Linnen. Spatzen lärmen auf den Feldern.</p> <p>65Und sie liegt ganz weiß im Dunkel. Unterm Dach verhaucht ein Girren. Wie ein Aas in Busch und Dunkel Fliegen ihren Mund umschwirren.</p> <p>Traumhaft klingt im braunen Weiler 70Nach ein Klang von Tanz und Geigen, Schwebt ihr Antlitz durch den Weiler, Weht ihr Haar in kahlen Zweigen.</p>	<p>Shadows glide over the pillow, Noon strikes slowly And she breathes heavily on the pillow 60And her mouth is like a wound.</p> <p style="text-align: center;">6</p> <p>In the evening bloody linens float, Clouds over silent forests, That are wrapped in black linens. Sparrows fuss in the fields.</p> <p>65And she lies completely white in darkness. Under the roof a cooing wafts away. Like a carrion in bush and darkness Flies swirl around her mouth.</p> <p>Dreamlike in the brown hamlet 70A sound of dance and fiddles echoes, Floats her countenance through the hamlet, Blows her hair in bare branches.</p>
---	---

۳. چامه‌ی شبانه

کسی تنها زیر خیمه‌ی ستارگان
در شب دیرپا ره می‌سپرد.
پسرک گيجاجيج از رؤياها بر می‌خيزد،
سيمایش در ماه می‌پوسد خاکستری‌گون.

هزن ابله با گيسوان به هم ريخته می‌گرید
کنار تورهای حیران پنجره.
بر تالابی روان در سفری دلنشین
دلدادگان شگفتامیزتر می‌غلتنند.

<p>3. Romanze zur Nacht</p> <p>Einsamer unterm Sternenzelt Geht durch die stille Mitternacht. Der Knab aus Träumen wirt erwacht, Sein Antlitz grau im Mond verfallt.</p> <p>5Die Narrin weint mit offenem Haar Am Fenster, das vergittert starrt. Im Teich vorbei auf süßer Fahrt Zieh'n Liebende sehr wunderbar.</p>	<p>3. Romance in the Night</p> <p>The lonely one under the tent of stars Goes through the still midnight. The boy woozily awakes out of dreams, His countenance decays grey in moon.</p> <p>5The foolish woman with unbound hair weeps By the window's gazing trellis. On the pond passing by in sweet journey Lovers drift most wonderfully.</p>
--	--

۵/۳۰، ساعت تلخ زوال

قاتلها سرخوشانه رنگ پریده لبخند می‌زنند،
۵ / دهشت مرگ بر بیمار چنگ می‌زند.
تراشیده و لخت، راهبه نیایش می‌خواند
به یاد سكرات مرگ ناجی بر صلیب.

مادر به آرامی در خواب آواز می‌خواند.
آسوده کودک ژرفای شب را می‌نگرد
۵ / با چشمهایی که به درستی راستین‌اند.
از فاحشه‌خانه قهقهه بلند می‌شود.

نزدیکِ روشنائیِ شمع در سرابخانه
مرده‌ای با دست سفید می‌نگارد
سکوتی یکنواخت را بر دیوار.
۵ خوابیده‌ای هنوز نجوا می‌کند.

آه، ساعت تلخ زوال / ۳۱

<p>Der M?rder l?chelt bleich im Wein, Die Kranken Todesgrausen packt. Die Nonne betet wund und nackt Vor des Heilands Kreuzespein.</p> <p>Die Mutter leis' im Schlafe singt. Sehr friedlich schaut zur Nacht das Kind Mit Augen, die ganz wahrhaft sind. Im Hurenhaus Gel?chter klingt.</p> <p>Beim Talglicht drunt' im Kellerloch Der Tote malt mit wei?er Hand Ein grinsend Schweigen an die Wand. Der Schl?fer fl?stert immer noch.</p>	<p>The murderer smiles palely in wine, Death's horror grips the sick. Excoriated and naked, the nun prays Before the Savior's agony on the cross.</p> <p>The mother sings quietly in sleep. Peacefully the child looks into the night With eyes that are completely truthful. In the whorehouse laughter rings.</p> <p>By candlelight down in the cellar hole The dead one paints with white hand A grinning silence on the wall. The sleeper whispers still.</p>
--	---

۴. در شاخ و برگ قرمز سرشار از تار

در شاخ و برگ قرمز سرشار از تار
گیسوان زرد دختر می‌مویید
بر نرده، کنار گلهای آفتابگردان.
ارابه‌ای طلایی در آن سوی ابرها می‌راند.

در آرامش سایه‌های قهوه‌ای
سالخورده‌ای ساکت می‌ماند، ناهشیارانه آغوش می‌گشاید،
یتیمان برای مارها دل‌انگیزانه آواز می‌خوانند.
مگسها در جویبارهای زرد وزوز می‌کنند.

**4. Im roten Laubwerk voll
Gitarren...**

Im roten Laubwerk voll Gitarren
Der Mädchen gelbe Haare wehen
Am Zaun, wo Sonnenblumen stehen.
Durch Wolken fährt ein goldner Karren.

5In brauner Schatten Ruh verstummen
Die Alten, die sich blind umschlingen.
Die Waisen süß zur Vesper singen.
In gelben Dünsten Fliegen summen.

4. In Red Foliage Full of Guitars...

In red foliage full of guitars
The girls' yellow hair blows
At the fence, where sunflowers stand.
A golden cart drives through the clouds.

5In the rest of brown shadows
The old grow silent, embrace dim-wittedly.
Orphans sing sweetly for vespers.
Flies buzz in yellow steams.
At the brook the women still wash.

۳۴/آه، ساعت تلخ زوال

کنار برکه هنوز زنان در کار شستشویند.
هکتانهای آویزان موج می‌زنند
بچه‌ای کوچک، که بسیار دوست داشته‌ام،
دوباره از میان خاکستر شامگاهی می‌آید.

پرستوها از آسمانهای سست فرود می‌آیند
درون گودالهایی سبز سرشار از زنگار.
۵/ رایجه‌ای از نان و ادویه‌های تیز
گرسنه‌ای را در بر می‌گیرد.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۳۵

<p>Am Bache waschen noch die Frauen. 10Die aufgeh?ngten Linnen wallen. Die Kleine, die mir lang gefallen, Kommt wieder durch das Abendgrauen.</p> <p>Vom lauen Himmel Spatzen stürzen In grüne L?cher voll Verwesung. 10Dem Hungrigen t?uscht vor Genesung Ein Duft von Brot und herben Würzen.</p>	<p>At the brook the women still wash. 10The hung-up linens billow. The small child, whom I have long liked, Comes again through evening's grayness.</p> <p>Sparrows fall from mild skies Into green holes filled with rottenness. 10A smell of bread and harsh spices Feigns recovery to the hungry one.</p>
---	--

۵. موسیقی در میرابل *Mirabell*

چشمه‌ای آواز می‌خواند. ابرها می‌ایستند
در لاجوردی زلال، سفید، شفاف.
مردم خاموش یکسره سرگردانند
شامگاهان در میان باغ کهن.

ه‌سنگ مرمر نیاکان خاکستر شده است.
صفی از پرندگان در دور دستها می‌شتابند.
فاون *Faun** ی با چشمان مرده می‌نگرد
بر سایه‌هایی که درون تاریکی می‌خزند.

* فاون *Faun* در اسطوره‌های روم ایزد کشتزارها و گله‌های گوسفند، دارای پیکری از آدمی و شاخها و دمی از بز.

<p>5. Musik im Mirabell</p> <p>Ein Brunnen singt. Die Wolken stehn Im klaren Blau, die wei?en, zarten. Bed?chtig stille Menschen gehn Am Abend durch den alten Garten.</p> <p>5Der Ahnen Marmor ist ergraut. Ein Vogelzug streift in die Weiten. Ein Faun mit toten Augen schaut Nach Schatten, die ins Dunkel gleiten.</p>	<p>5. Music in Mirabell</p> <p>A fountain sings. Clouds stand In clear blueness, white, delicate. Silent people wander thoughtfully Through the old garden in the evening.</p> <p>5The ancestors' marble has turned grey. A line of birds streaks into the distance. A faun with dead eyes looks On shadows that glide into darkness.</p>
--	--

۳۸/آه، ساعت تلخ زوال

برگها سرخگون از درخت کهن می‌ریزند
و در نزدیکی پنجره‌ی باز می‌چرخند.
آذرخش در خانه می‌درخشد
و اشباحی مات از دلهره می‌نگارد.

بیگانه‌ای سفید وارد خانه می‌شود.
سگی در کوچه‌های فرسوده می‌جهد.
دوشیزه چراغ را خاموش می‌کند.
شبانه گوش نوای سوناتا* *sonatas* ها را می‌شنود.

* سوناتا *sonatas* پاره‌ای موسیقی که سه یا چهار ضرباهنگ را برای یک یا دو ساز در بر می‌گیرد.

آه، ساعت تلخ زوال / ۳۹

<p>Das Laub f?llt rot vom alten Baum 10Und kreist herein durchs offne Fenster. Ein Feuerschein gl?ht auf im Raum Und malet tr?be Angstgespenster.</p> <p>Ein wei?er Fremdling tritt ins Haus. Ein Hund st?rzt durch verfallene G?nge. 10Die Magd l?scht eine Lampe aus, Das Ohr h?rt nachts Sonatenkl?nge.</p>	<p>Leaves fall red from the old tree 10And rotate inside through the open window.</p> <p>Firelight glows in the room And paints dim specters of anxiety.</p> <p>A white stranger enters the house. A dog leaps through decayed lanes. 10The maid extinguishes a lamp.</p> <p>At night the ear hears the sounds of <i>sonatas</i>.</p>
--	---

۶. مالیخولیای شامگاه

--جنگل، که تباهی را می‌گستراند--
و سایه‌هایی اطرافش را گرفته‌اند چون پرچین.
آهوان لرزان از پناهگاهها بیرون می‌زنند،
در حالیکه بسیار آرام برکه‌ای می‌سرد

هو دنبال می‌کند سرخسها و سنگهای باستانی را
و از میان شاخ‌وبرگ درهم سوسو می‌زند نقره‌فام.
بزودی کسی در گذارهای تیره آن را می‌شنود--
شاید، آن ستارگان نیز الآن دارند می‌درخشند.

<p>6. Melancholie des Abends</p> <p>- Der Wald, der sich verstorben breitet - Und Schatten sind um ihn, wie Hecken. Das Wild kommt zitternd aus Verstecken, Indes ein Bach ganz leise gleitet Und Farnen folgt und alten Steinen</p> <p>5Und silbern gl?nzt aus Laubgewinden. Man h?rt ihn bald in schwarzen Schl?nden - Vielleicht, da? auch schon Sterne scheinen.</p>	<p>6. Melancholy of the Evening</p> <p>-- The forest, which widens deceased -- And shadows are around it, like hedges. The deer comes trembling out of hidden places, While a brook glides very quiet</p> <p>5And follows ferns and ancient stones And gleams silverly from tangled foliage. Soon one hears it in black gorges - Perhaps, also that stars already shine.</p>
---	---

۴۲/هـ، ساعت تلخ زوال

دشتِ تاریک به نظر بی‌پایان می‌رسد،
هـ / دهکده‌های پراکنده، مرداب و برکه،
و چیزی که نزد تو آتش می‌نماید.
سوسویی سرد بر جاده‌ها پیش می‌راند.

در آسمان کسی به جنب‌وجوش در آمدن را از پیش می‌بیند،
لشکری از پرندگان وحشی کوچ می‌کنند
هـ / به سوی سرزمینهای زیبا، دوردست.
نیها به لرزش در می‌آیند و فرو می‌نشینند.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۴۳

<p>Der dunkle Plan scheint ohne Ma?en, 10Verstreute D?rfer, Sumpf und Weiher, Und etwas t?uscht dir vor ein Feuer. Ein kalter Glanz huscht über Stra?en.</p> <p>Am Himmel ahnet man Bewegung, Ein Heer von wilden V?geln wandern Nach jenen L?ndern, sch?nen, andern. Es steigt und sinkt des Rohres Regung.</p>	<p>The dark plain seems endless, 10Scattered villages, marsh and pond, And something feigns a fire to you. A cold gleam shoos over roads.</p> <p>In the sky one anticipates movement, An army of wild birds migrates Towards those lands, beautiful, distant. The stirring of reeds rises and sinks.</p>
--	--

۷. تاریک‌روشنای زمستانی

برای ماکس فن ایسترله *Max von Esterle*

آسمانهای سیاه فلزی.
شامگاهان کلاغهای گشنه و دیوانه
چلیپاوار در طوفانهای سرخ به صدا درمی‌آیند
بر پارکها، اندوهناک و زردنبو.

ه‌در ابرها شاهینی می‌افسرد تا جان بسپارد؛
و پیشاروی دشنامهای شیطان
درون حلقه‌ای می‌چرخند و پایین
می‌آیند بیش از هفت بار.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۴۵

7. Winterdämmerung

An Max von Esterle

Schwarze Himmel von Metall.
Kreuz in roten Stürmen wehen
Abends hungertolle Kröhen
Über Parks gram und fahl.

Im Gewölk erfriert ein Strahl;
Und vor Satans Flügen drehen
Jene sich im Kreis und gehen
Nieder siebenfach an Zahl.

7. Winter Twilight

To Max von Esterle

Black skies of metal.
In the evening hunger-mad crows
Blow crosswise in red storms
Over parks sorrowful and fallow.

In the clouds a beam freezes to death;
And before Satan's curses
Those spin within the circle and go
Down sevenfold in number.

۴۶/هـ، ساعت تلخ زوال

بر گندیده زار دلچسب و بیات
هـ / با نوکهایشان پرهیاهو می تازند.
خانه ها با شباهتهایی گنگ هر اسناک اند؛
روشنایی تماشاخانه.

کلیساها، پلها، و بیمارستانها را
تاریک روشنایی نکبتبار در بر گرفته است.
هـ / کتانهای خون آلود را خیزاب
بر آبراهه می راند.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۴۷

<p>In Verfaultem süß und schal 10Lautlos ihre Schnäbel mähnen. Häuser dröhen aus stummen Nähen; Helle im Theatersaal.</p> <p>Kirchen, Brücken und Spital Grauensvoll im Zwielflicht stehen. 15Blutbefleckte Linnen billen Segel sich auf dem Kanal.</p>	<p>In putrefaction sweet and stale 10Their beaks mow noiselessly. Houses threaten from mute nearnesses; Brightness in the theater hall.</p> <p>Churches, bridges, and hospitals Stand gruesome in the twilight. 15Blood-stained linens billow Sails upon the canal.</p>
---	---

۸. شهر زیبا

میدانهای قدیمی در سکوت رو به آفتاب جا گرفته‌اند.
ژرفناک تنیده از آبی و طلایی
راهبه‌های لطیف می‌شتابند رؤیا مانند
در زیر سکوت شرجی درختان الش.

هیرون از کلیساهای قهوه‌ای فام درخشنده
تصاویر ناب مرگ می‌نگرند،
تمثیلهای زیبای شاهزادگان نیرومند.
تاجها در کلیساها سوسو می‌زنند.

<p>10. Die sch?ne Stadt</p> <p>Alte Pl?tze sonnig schweigen. Tief in Blau und Gold versponnen Traumhaft hasten sanfte Nonnen Unter schw?ler Buchen Schweigen.</p> <p>5Aus den braun erhellten Kirchen Schaun des Todes reine Bilder, Gro?er F?rsten sch?ne Schilder. Kronen schimmern in den Kirchen.</p>	<p>10. The Beautiful City</p> <p>Old plazas remain in sunny silence. Deeply spun in blue and gold Soft nuns hasten dreamlike Under the sultry beech trees' silence.</p> <p>5Out of the brownly illuminated churches Death's pure images look, Mighty princes' beautiful emblems. Crowns shimmer in the churches.</p>
--	---

۵۰/آه، ساعت تلخ زوال

توسنها از چشمه بیرون می‌غلتنند.
۰ / گل‌پنجه‌های میان درختان هراس‌آورند.
پسرها گیجاگیج از خواب و خیال بازی می‌کنند
آسوده شامگاهان در نزدیکی چشمه‌سار.

دختران بر دروازه‌ها می‌ایستند،
شرمگنانه زندگانی رنگارنگ را می‌نگرند.
۵ / لبهای نمناکشان می‌لرزند
و بر دروازه انتظار می‌کشند.

بانگ ناقوسها لرزان می‌بالد،
آهنگ نظامی و ندای نگهبان طنین می‌افکنند.
بیگانگان گوش می‌سپارند به اشکوب‌ها.
۰ / بلند از آسمان نیلگون نوای ارگ بلند بر می‌آید.

سازهای تابان می‌نوازند.
از میان پشته‌های پُرشاخ و برگ
قهقهه‌ی بانوان زیبا بر می‌آید.
به‌آرامی مادران جوان آواز می‌خوانند.

<p>R?sser tauchen aus dem Brunnen. 10Blütenkrallen drohn aus B?umen. Knaben spielen wirr von Tr?umen Abends leise dort am Brunnen.</p> <p>M?dchen stehen an den Toren, Schauen scheu ins farbige Leben. 15Ihre feuchten Lippen beben Und sie warten an den Toren.</p> <p>Zitternd flattern Glockenkl?nge, Marschtakt hallt und Wacherufen. Fremde lauschen auf den Stufen. 20Hoch im Blau sind Orgelkl?nge.</p> <p>Helle Instrumente singen. Durch der G?rten Bl?tterrahen Schwirrt das Lachen sch?ner Damen. Leise junge M?tter singen.</p>	<p>Steeds plunge out of the fountain. 10Flower-claws threaten from trees. Boys play woozy from dreams Quietly in the evening there at the fountain.</p> <p>Girls stand at the gates, Look timidly into the colorful life. 15Their moist lips quiver And they wait at the gates.</p> <p>Bell-sounds flutter trembling, Rhythm of march and the guard's call resonate. Strangers listen on the stages. 20High in the blue are organ sounds.</p> <p>Bright instruments sing. Through the garden's borders of foliage The laughter of beautiful ladies whirs by. Quietly young mothers sing.</p>
--	---

۵۲/آه، ساعت تلخ زوال

۲۵ به آرامی مادران جوان آواز می‌خوانند.
رازآمیز در پنجره‌های پرگل
نسیمی از بخور، قیر و یاس می‌وزد.
پلکهای خسته نقره‌گون می‌لرزند.



آه، ساعت تلخ زوال/ ۵۳

25Heimlich haucht an blumigen Fenstern
Duft von Weihrauch, Teer und Flieder.
Silbern flimmern müde Lider
Durch die Blumen an den Fenstern.

25Quietly young mothers sing.
Secretly at flowery windows
Scent of incense, tar and lilac wafts.
Tired eyelids flicker silverly.



۹. به الیس *Elis* پسر

الیس، هنگامی که توکای سیاه در جنگل سیاه آواز می‌خواند،
خود همان زوال توست.
لبه‌ایت خنکای چشمه‌ای نیلی و سنگلاخی را می‌نوشند.

درنگ کن، هنگامی که از پیشانی‌ات آرام افسانه‌های باستانی می‌چکند
هو تعبیرهای تاریک پرواز پرندگان.

اما با گامهای نجیبانه درون شبی راه می‌روی
انباشته از انگورهای ارغوانی،
و بازوانت را زیباتر در کبودی تکان می‌دهی.

9. An den Knaben Elis

Elis, wenn die Amsel im schwarzen Wald
ruft,
Dieses ist dein Untergang.
Deine Lippen trinken die Kühle des
blauen Felsenquells.

La?, wenn deine Stirne leise blutet
Uralte Legenden
5Und dunkle Deutung des Vogelflugs.

Du aber gehst mit weichen Schritten in
die Nacht,
Die voll purpurner Trauben h?ngt
Und du regst die Arme sch?ner im Blau.

9. To the Boy Elis

Elis, when the blackbird calls in the black
woods,
This is your decline.
Your lips drink the coolness of the blue
rock-spring.

Cease, when your forehead bleeds quietly

Ancient legends
5And dark interpretations of the flight of
birds.

But with gentle steps you walk into the
night,
That hangs full of purple grapes,
And you move the arms more beautifully
in the blueness.

۵۶/آه، ساعت تلخ زوال

بوته‌ای پوسیده همه می‌کند،
ه / هر جا که چشمان ماهوشت باشند.
آه، از چه زمانی، در گذشته‌ای؟

پیکرت سنبل است،
که در آن راهبی انگشتان مومی خود را فرو می‌برد.
سکوت‌مان مغانی تاریک است،

که از آن حیوانی نازنین گاه‌گاه پا بیرون می‌گذارد
ه / و آهسته پلک‌های سنگین خود را می‌خواباند.
بر شقیقه‌های شب‌نمی تیره می‌ریزد.

واپسین طلای ستارگان به سر آمده.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۵۷

<p>Ein Dornenbusch t?nt, 10Wo deine mondenen Augen sind. O, wie lange bist, Elis, du verstorben.</p> <p>Dein Leib ist eine Hyazinthe, In die ein M?nch die w?chsernen Finger taucht. Eine schwarze H?hle ist unser Schweigen,</p> <p>15Daraus bisweilen ein sanftes Tier tritt Und langsam die schweren Lider senkt. Auf deine Schl?fen tropft schwarzer Tau, Das letzte Gold verfallener Sterne.</p>	<p>A thorn bush tinges, 10Where your moon-like eyes are. O, how long, Elis, have you been dead.</p> <p>Your body is a hyacinth, Into which a monk dips his waxy fingers. Our silence is a black cavern,</p> <p>15From which a soft animal steps at times And slowly lowers heavy eyelids. On your temples black dew drips, The last gold of expired stars.</p>
---	--

۱۰. در پاییز

آفتابگردانها کنار نرده می‌درخشند،
خاموش بیماران در آفتاب نشستہ‌اند.
زنان آواز خوانان بر کشتزاری سخت می‌کوشند،
که در آن ناقوسهای صومعه می‌نوازند.

هپ‌رندگان برایت از زمانهای دور قصه‌ای می‌گویند،
که در آن ناقوسهای صومعه می‌نوازند.
از میان حیات صدای ویلونی به نرمی می‌آید،
امروز انگور قهوه‌ای را می‌فشرند.

<p>10. Im Herbst</p> <p>Die Sonnenblumen leuchten am Zaun, Still sitzen Kranke im Sonnenschein. Im Acker mühen sich singend die Frau'n, Die Klosterglocken l?uten darein.</p> <p>5Die V?gel sagen dir ferne M?r', Die Klosterglocken l?uten darein. Vom Hof t?nt sanft die Geige her. Heut keltern sie den braunen Wein.</p>	<p>10. In Autumn</p> <p>Sunflowers shine near the fence, Silently sick people sit in the sunshine. Women strive singing in the acre, Into which monastery bells chime.</p> <p>5Birds tell you a far away tale Into which monastery bells chime. From the courtyard the violin sounds softly. Today they press the brown wine.</p>
---	--

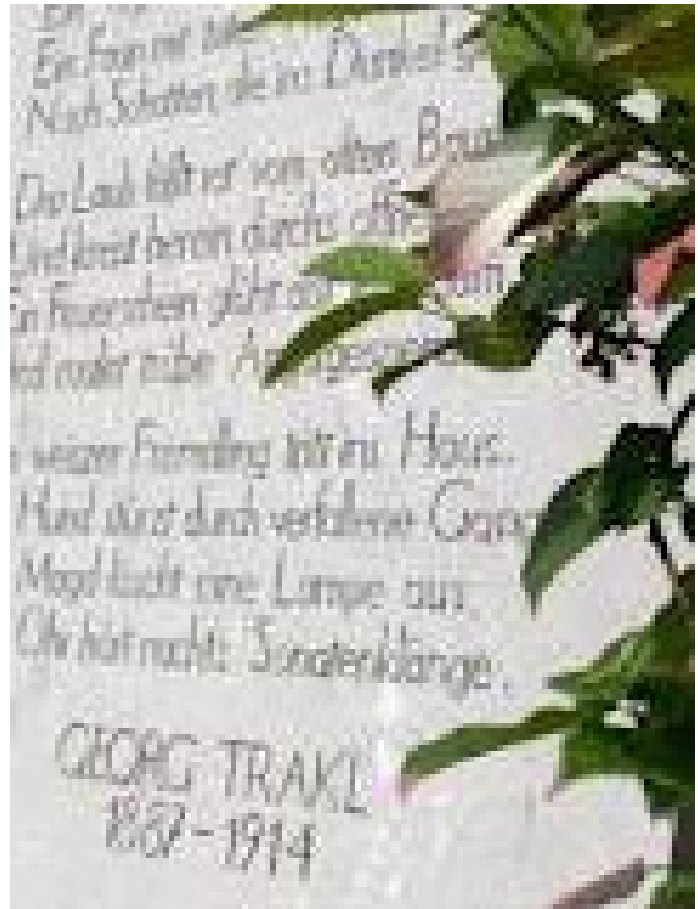
۶۰/۵هـ، ساعت تلخ زوال

مردم اکنون طلایی و باملاحت پیدا می‌شوند.

۰ / امروز انگور قهوه‌ای را می‌فشرند.

حجره‌های مردگان سرگشاده‌اند و

به‌زیبایی با آفتاب به رنگ آمیخته.



آه، ساعت تلخ زوال / ٦١

5Da zeigt der Mensch sich froh und lind.
Heut keltern sie den braunen Wein.
Weit offen die Totenkammern sind
Und sch?n bemalt vom Sonnenschein.

5Now man appears glad and dulcet.
Today they press the brown wine.
The chambers of the dead are open wide
And beautifully painted with sunshine.



۱۱. تا شامگاه قلبم

شامگاهان بانگ خفاشها به گوش می‌رسد.
دو اسب سیاه در مرغزار بیورتمه می‌روند.
خش‌خش افراپی سرخ می‌آید.
بر آواره مهمانخانه‌ای کوچک سر راه نمایان می‌شود.
خوش باد مزه‌ی شراب تازه و گردوها.
خوش باد: تلوتلو گذشتن از بیشه‌ای تاریک.
از میان شاخه‌های تاریک صدا ناقوسهای عزا به گوش می‌رسد.
شب‌نم بر رخسارش می‌چکد.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۶۳

<p>11. Zu Abend mein Herz</p> <p>Am Abend h?rt man den Schrei der Flederm?use. Zwei Rappen springen auf der Wiese. Der rote Ahorn rauscht. Dem Wanderer erscheint die kleine Schenke am Weg. 5Herrlich schmecken junger Wein und Nüsse. Herrlich: betrunken zu taumeln in d?mmernden Wald. Durch schwarzes Ge?st t?nen schmerzliche Glocken. Auf das Gesicht tropft Tau.</p>	<p>11. Toward Evening My Heart</p> <p>In the evening one hears the cry of bats. Two black horses leap in the meadow. The red maple rustles. To the wanderer the small inn appears along the way. 5Glorious taste the young wine and nuts. Glorious: to stagger drunk in the dusking forest. Through black branches grievous bells sound. Dew drips on the face.</p>
---	--

۱۲. روستاییان

پیشاروی پنجره سبز و قرمز می‌زند.
در دالان مشتعل و لکه‌دار از دود
پسرها و دوشیزه‌های کشاورز کنار خوراکی‌شان می‌نشینند؛
و شراب می‌ریزند و نان می‌برند.

ه‌در سکوت ژرف نیمروز
گاهی کلامی کوتاه می‌گویند.
دشتها همواره سوسو می‌زنند
و آسمان سربی و گسترده.

<p>12. Die Bauern</p> <p>Vorm Fenster t?nendes Grün und Rot. Im schwarzverr?ucherten, niederen Saal Sitzen die Knechte und M?gde beim Mahl; Und sie schenken den Wein und sie brechen das Brot.</p> <p>5Im tiefen Schweigen der Mittagszeit F?llt bisweilen ein karges Wort. Die ?cker flimmern in einem fort Und der Himmel bleiern und weit.</p>	<p>12. The Peasants</p> <p>Before the window sounding green and red. In the smoke blackened, low hall The farm boys and maids sit with the meal; And they pour wine and they break bread.</p> <p>5In the deep silence of midday Sometimes a meager word is spoken. The fields glimmer constantly And the sky leaden and wide.</p>
---	--

۶۶/آه، ساعت تلخ زوال

ناجور گداخته‌ها از آتش‌دان برمی‌افروزند
۰ / و دسته‌ای مگس وزوز می‌کنند.
دوشیزه‌ها خنگ و گنگ گوش می‌سپارند
و شقیقه‌شان را خون می‌کوبد.

و گاهی نگاهها سرشار از آرزو به هم می‌رسند،
و بخارهای حیوانی از خانه بر می‌آیند.
۵ / یکریز پسری دهقان دعا می‌خواند
و خروسی از زیر در بانگ سر می‌دهد.

و دوباره داخل دشت. هراسی می‌قاپد
آنها را اغلب در هیاهوی خروشان غله
و داسهایی که می‌چرخند جنگ‌جنگ
۰ / پس و پیش با آهنگی روح‌مانند.

<p>Fratzenhaft flackert im Herd die Glut 10Und ein Schwarm von Fliegen summt. Die M?gde lauschen bl?d und verstummt Und ihre Schl?fen h?mmert das Blut.</p> <p>Und manchmal treffen sich Blicke voll Gier, Wenn tierischer Dunst die Stube durchweht. 15Eint?nig spricht ein Knecht das Gebet Und ein Hahn kr?ht unter der T?r.</p> <p>Und wieder ins Feld. Ein Grauen packt Sie oft im tosenden ?hrengebraus Und klirrend schwingen ein und aus 20Die Sennen geisterhaft im Takt.</p>	<p>Grotesquely the glow flickers in the hearth 10And a swarm of flies buzz. The maids listen dim-witted and mute And the blood hammers their temples.</p> <p>And sometimes looks meet full of greed, When animal vapors blow through the room. 15Monotonously a farm boy says the prayer And a cock crows under the door.</p> <p>And again into the field. A horror seizes Them often in the roaring bluster of corn And the scythes swing clanking 20Back and forth in a ghostly rhythm.</p>
---	--

۱۳. روز همه‌ی ارواح

برای کارل هایوئر To Karl Hauer

مردان کوچک، زنان کوچک، همدمان محزون،
امروز گل‌های را می‌پراکنند آبی و قرمز
در دخمه‌هایشان، که بسته‌گریخته روشنایی می‌دهند.
کردار آنان مانند عروسکان بینواست در مقابل مرگ.

ه‌آه! چه سان سرشار از ترس و حقارت ظاهر می‌شوند،
همچون سایه‌هایی استوار در پشت بوته‌های سیاه.
در باد پاییزی زاری ناآشکاری شکوه سر می‌دهد،
پیداست که روشناییها مسیر خود را گم کرده‌اند.

آه، ساعت تلخ زوال / ۶۹

<p>13. Allerseelen <i>An Karl Hauer</i></p> <p>Die M?nnlein, Weiblein, traurige Gesellen, Sie streuen heute Blumen blau und rot Auf ihre Gr?fte, die sich zag erhellen. Sie tun wie arme Puppen vor dem Tod.</p> <p>5O! wie sie hier voll Angst und Demut scheinen, Wie Schatten hinter schwarzen B?schen stehn. Im Herbstwind klagt der Ungebornen Weinen, Auch sieht man Lichter in der Irre gehn.</p>	<p>13. All Souls' Day <i>To Karl Hauer</i></p> <p>The little men, little women, sad companions, Today they scatter flowers blue and red On their crypts, which light up shyly. They act like poor dolls before death.</p> <p>5O! how they appear full of fear and humility, Like shadows standing behind black bushes. In the autumn wind the weeping of the unborn complains, Also one sees lights lose their way.</p>
---	--

۷۰/آه، ساعت تلخ زوال

آه عشاق در شاخساران می‌موید،
و / و همین جا مادر با بچه می‌پوسد.
رقص دایره‌گون زندگی به نظر غیر واقعی می‌آید
و خیال‌گونه در باد شامگاهی پراکنده می‌شود.

زندگانی‌شان بسی پریشان، آکنده از بلایای تار.
خدا رحم کند بر دوزخ و سکرات مرگ زنان
و / و این ضجه‌های نومیدانه از مرگ.
تنهایان به خاموشی سرسرای ستارگان را می‌پیمایند.

آه، ساعت تلخ زوال / ۷۱

<p>Das Seufzen Liebender haucht in Gezweigen 10Und dort verwest die Mutter mit dem Kind. Unwirklich scheint der Lebendigen Reigen Und wunderbar zerstreut im Abendwind.</p> <p>Ihr Leben ist so wirr, voll trüber Plagen. Erbarm' dich Gott der Frauen H?ll' und Qual, 15Und dieser hoffnungslosen Todesklagen. Einsame wandeln still im Sternensaal.</p>	<p>The sighs of lovers breathe in the branches, 10And there the mother with the child rots. The round dance of the living seems unreal And fantastically scattered in the evening wind.</p> <p>Their life is so confused, full of dim plagues. God take pity on the women's hell and agony 15And these hopeless lamentations of death. The lonely ones walk silently in the hall of stars.</p>
---	--

۱۴ . مالیخولیا

سایه‌های آبی. آه چشمان تاریکت،
که خیره می‌شوند بر من همچنان که پس می‌لغزند.
تارهای گیتار به‌نرمی پاییز را همراهی می‌کنند
در باغ، مضمحل در قلیابی قهوه‌ای.
ه‌دستهای حوری‌وش فراهم می‌کنند
حزن موقر مرگ را، لبهای پوسیده
می‌مکند سینه‌های سرخ را و در قلیاب سیاه
حلقه‌های نمناک خورشیدِ جوانی می‌لغزند.

<p>14. Melancholie</p> <p>Bläuliche Schatten. O ihr dunklen Augen, Die lang mich anschauen im Vorübergleiten. Gitarrenklänge sanft den Herbst begleiten Im Garten, aufgelöst in braunen Laugen. Des Todes ernste Düsternis bereiten Nymphische Hände, an roten Brüsten saugen Verfallne Lippen und in schwarzen Laugen Des Sonnenjünglings feuchte Locken gleiten.</p>	<p>14. Melancholy</p> <p>Bluish shadows. O you dark eyes, That gaze long at me gliding past. Guitar chords softly accompany autumn In the garden, dissolved in brown lyes. Nymph-like hands prepare Death's serious somberness, decayed lips Suck at red breasts and in black lyes The sun-youth's moist curls glide.</p>
---	--

۱۵. کنجی کنار جنگل

برای کارل مینیش *To Karl Minnich*

شاه‌بلوطهای قهوه‌ای. سالخوردگان به آرامی می‌خرامند
در شامگاهی ساکت‌تر؛ برگهای زیبا ظریفانه می‌پلاسند.
توکا در گورستان با عموزاده‌ی مرده شوخی می‌کند،
آموزگار بور همراه آنجلا *Angela* است.

هتصاویر ناب مرگ از پنجره‌های کلیسا می‌نگرند؛
با این همه، زمینی خونی پدیدار می‌شود بسی سوگوار و گرفته.
دروازه امروز بسته باقی ماند؛ دربان کلیسا کلیدی دارد.
داخل باغ خواهر با ارواح خودمانی سخن می‌گوید.

15. Winkel am Wald

An Karl Minnich

Braune Kastanien. Leise gleiten die alten
Leute

In stilleren Abend; weich verwelken
schöne Blätter.

Am Friedhof scherzt die Amsel mit dem
toten Vetter,

Angelen gibt der blonde Lehrer das
Geleite.

Des Todes reine Bilder schau'n von
Kirchenfenstern;
Doch wirkt ein blutiger Grund sehr
trauervoll und düster.
Das Tor blieb heut verschlossen. Den
Schlüssel hat der Küster.
Im Garten spricht die Schwester
freundlich mit Gespenstern.

15. Corner by the Forest

To Karl Minnich

Brown chestnuts. Quietly the old people
glide

In the more silent evening; beautiful leaves
wither tenderly.

At the cemetery the blackbird jokes with
the dead cousin,

The blond teacher gives escort to Angela.

Death's pure images look from church
windows;

However, a bloody ground appears very
mournful and somberly.

The gate remained locked today; the sexton
has the key.

In the garden the sister speaks friendly
with ghosts.

در سردابه‌های قدیمی شراب میان ظرف طلا می‌رسد، زلال.
ه / سیبها رایحه‌ای دل‌انگیز دارند. سرخوشی می‌درخشد نه از بسیاری دور.
بچه‌ها در طول شب شادمان به قصه‌های پریوار گوش می‌سپارند؛
نیز طلا، براستی اغلب از جنونی گوارا بیرون می‌زند.

سرشار از میخکها رنگ آبی جاری است؛ نور شمع در اتاقها.
برای آن کهین جایگاهشان نیک آماده است.
ه / در فرودست حاشیه‌ی جنگل آبشخوری تنها می‌سرد؛
شب می‌آید، فرشته‌ی آسودگی، بر آستانه.

<p>In alten Kellern reift der Wein ins Goldne, Klare. 10 Süß duften Äpfel. Freude glänzt nicht allzu ferne. Den langen Abend hören Kinder Märchen gerne; Auch zeigt sich sanftem Wahnsinn oft das Goldne, Wahre.</p> <p>Das Blau fließt voll Reseden; in Zimmern Kerzenhelle. Bescheidenen ist ihre Stätte wohl bereitet. 15 Den Saum des Walds hinab ein einsam Schicksal gleitet; Die Nacht erscheint, der Ruhe Engel, auf der Schwelle.</p>	<p>In old cellars the wine ripens into gold, clarity. 10 Apples smell sweet. Joy shines not too far away. Children gladly hear fairy tales through the long evening; Also gold, truth often come out in soft insanity.</p> <p>The blue flows full of mignonettes; candlelight in rooms. For the modest their place is well prepared. 15 Down the edge of the forest a lonely destiny glides; The night appears, the angel of rest, on the threshold.</p>
--	--

۱۶. در زمستان

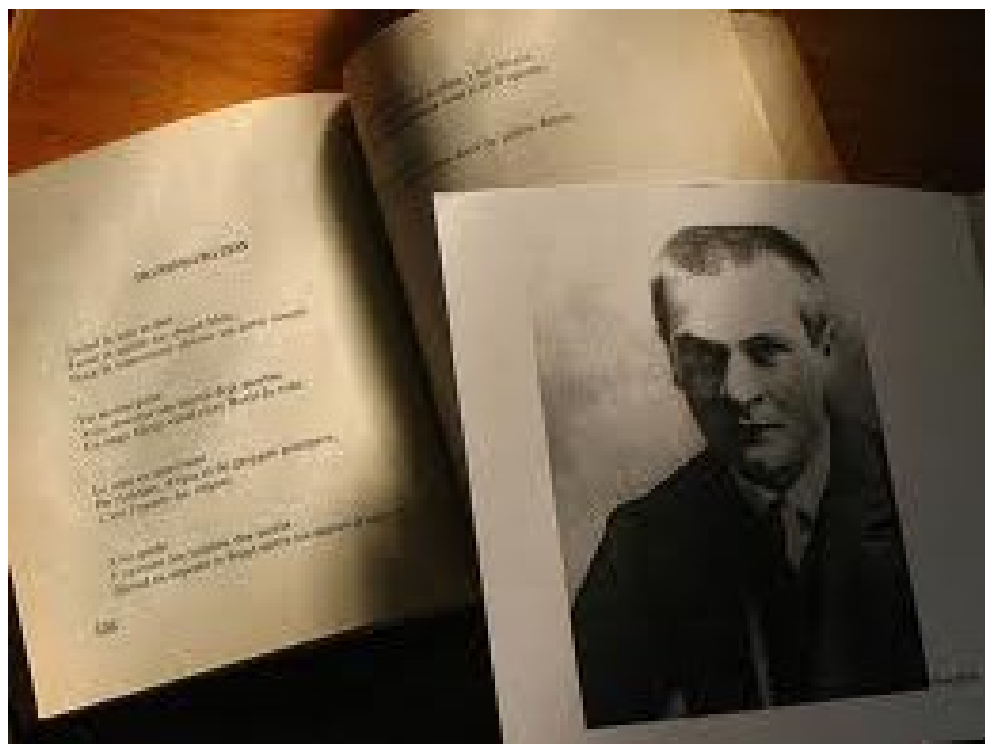
کشتزار می‌درخشد سفید و سرد.
آسمان یگانه و شگرف است.
زاغچه‌ها بر تالاب حلقه می‌زنند
و شکارچیان از جنگل پایین می‌آیند.

هسکوتی بر سرشاخه‌های سیاه جا می‌گیرد.
از کلبه‌ها روشنایی آتش سر می‌کشد.
گاهی صدای سورت‌مه‌ای در دوردستها می‌پیچد
و ماه خاکستری آرام بر می‌آید.

<p>25. Im Winter</p> <p>Der Acker leuchtet weiß und kalt. Der Himmel ist einsam und ungeheuer. Dohlen kreisen über dem Weiher Und Jäger steigen nieder vom Wald.</p> <p>5Ein Schweigen in schwarzen Wipfeln wohnt. Ein Feuerschein huscht aus den Hütten. Bisweilen schellt sehr fern ein Schlitten Und langsam steigt der graue Mond.</p>	<p>25. In Winter</p> <p>The acre shines white and cold. The sky is lonely and immense. Jackdaws circle over the pond And hunters climb down from the forest.</p> <p>5A silence dwells in black treetops. Firelight flits from the huts. Sometimes a sleigh rings far away And slowly the gray moon rises.</p>
---	--

۸۰/ه، ساعت تلخ زوال

آهویی در حاشیه‌ی دشت خون می‌ریزد تا به آرامی بمیرد
و کلاغها آبراهه‌ی خونالود را می‌پاشند.
نیها زرد و افراشته می‌لرزند.
یخبندان، دود، گامی در بیشه‌ی خالی.



آه، ساعت تلخ زوال / ۸۱

Ein Wild verblutet sanft am Rain
10Und Raben pl?tschern in blutigen
Gossen.
Das Rohr bebt gelb und aufgeschossen.
Frost, Rauch, ein Schritt im leeren Hain.

A deer bleeds to death softly at the field's
edge
10And ravens splash in bloody gutters.
The reeds tremble yellow and upraised.
Frost, smoke, a step in the empty grove.



۱۷. در آلبوم کهن خانوادگی

همیشه باز می‌گردی مالیخولیایی،
آه فروتنیِ روحی یکه.
روزی تا پایان می‌درخشد طلایی.

حقیرانه بیمار سر می‌سپارد بر اندوهی
هکه طنین می‌افکند با یکنواختی و جنونی لطیف.
بنگر! اکنون گرگ‌ومیش است.

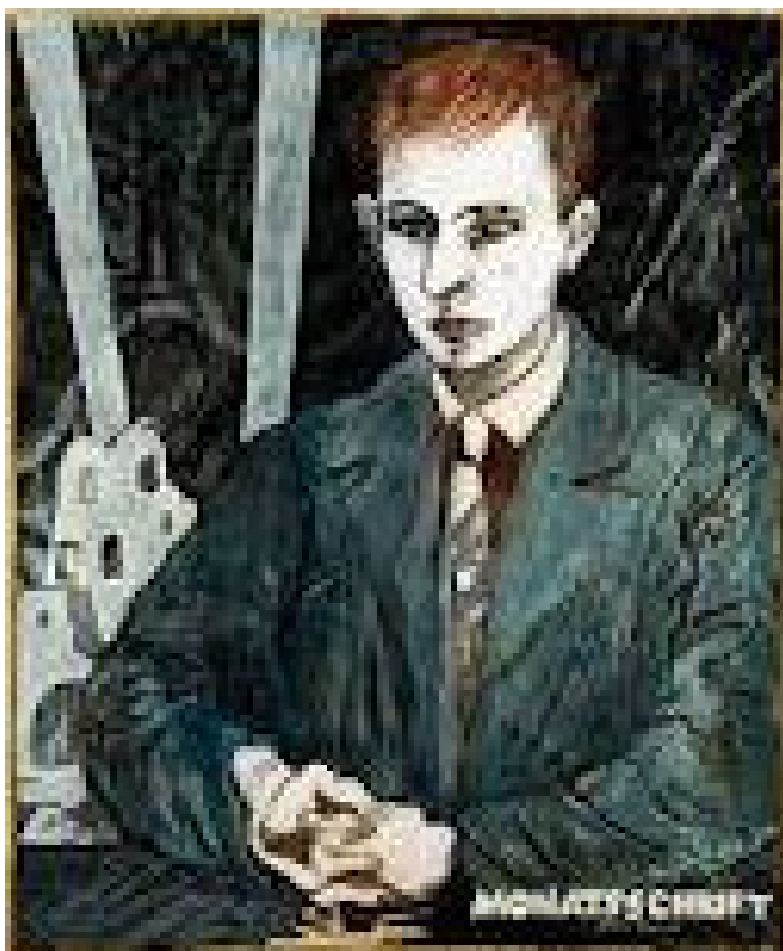
آه، ساعت تلخ زوال/ ۸۳

<p>17. In ein altes Stammbuch</p> <p>Immer wieder kehrst du Melancholie, O Sanftmut der einsamen Seele. Zu Ende glüht ein goldener Tag.</p> <p>Demutsvoll beugt sich dem Schmerz der Geduldige 5T?nend von Wohllaut und weichem Wahnsinn. Siehe! es d?mmert schon.</p>	<p>17. In an Old Family Album</p> <p>Always you return melancholy, O the meekness of the lonely soul. A day glows golden until the end.</p> <p>Humbly the patient one knuckles down before grief 5Resounding with harmony and tender insanity. See! It dusks already.</p>
---	--

۸۴/ه، ساعت تلخ زوال

دوباره شب زوال می‌یابد و میرا زاری می‌کند
و دیگری دل می‌سوزاند.

مشمئز در زیر ستارگان پاییزی
ه / ژرفتر هر ساله سر فرود می‌آید.



آه، ساعت تلخ زوال/ ٨٥

<p>Wieder kehrt die Nacht und klagt ein Sterbliches Und es leidet ein anderes mit.</p> <p>Schauernd unter herbstlichen Sternen 10Neigt sich j?hrlich tiefer das Haupt.</p>	<p>Again night descends and a mortal laments And another commiserates.</p> <p>Shuddering under autumn stars 10The head bends deeper every year.</p>
--	---



۱۸. گردش

بعد از ظهر از جنگل همهمه‌ی موسیقی می‌آید.
مترسکهای موقر در غلات می‌چرخند.
بوته‌هایی هست پیر و باطراوت باد آورده بر درازای راه؛
خانه‌ای سوسو می‌کند شگفتامیز و سربه‌تو.

ه از ظرف طلا بوی آویشن بر می‌آید،
شماره‌ای مضحک بر سنگی مانده است.
در مرغزار بچه‌ها توپ‌بازی می‌کنند،
و درختی رویارویت می‌چرخد.

<p>18. Der Spaziergang</p> <p>1</p> <p>Musik summt im Geh?lz am Nachmittag. Im Korn sich ernste Vogelscheuchen drehn. Hollunderbüsche sacht am Weg verwehn; Ein Haus zerflimmert wunderbarlich und vag.</p> <p>5In Goldnem schwebt ein Duft von Thymian, Auf einem Stein steht eine heitere Zahl. Auf einer Wiese spielen Kinder Ball, Dann hebt ein Baum vor dir zu kreisen an.</p>	<p>18. The Walk</p> <p>1</p> <p>In the afternoon music hums in the woods . Serious scarecrows rotate in the corn. Placidly elder bushes are blown over along the way; A house flickers away fantastical and vague.</p> <p>5In gold a scent of thyme floats, A humorous number stands on a stone. In a meadow children play ball, Then a tree begins to circle before you.</p>
---	---

در رؤیا می‌بینی: خواهر گیسوان بورش را شانه می‌زند،
۵ / نیز دوستی از دور دستها برایت نامه می‌نویسد.
زردنبو و کجاکج برگریزانی نکبتبار در میان خاکستری می‌گریزد
و تو گاهی سبک و شگفتامیز بر می‌آیی.

۲

زمان بی‌درنگ می‌لرزد. آه هلیوس *Helios* گرامی!
ای تصویر گرامی و زلال در برکهای وزغ؛
۱۵ / شگفتامیزانه عدن در شنزار فرو می‌رود.
بوته‌ای سهره‌ها را در آغوش می‌فشرد.

برادری از شما در سرزمینی نکبتبار می‌میرد
و چشمانت سخت خودت را در بر می‌گیرند.
آنجا در ظرف طلا رایحه‌ای از آویشن.
۲۰ / پسری در دهکده آتشی بر پا می‌کند.

عشاق با پروانه‌ها از نو می‌تابند
و سرخوشانه می‌چرخند پیرامون سنگ و شماره.
کلاغها اطراف خوراکی تهوع‌آور بال می‌زنند
و پیشانی‌ات در سبزه‌ی نرم می‌خروشد.

<p>Du tr?umst: die Schwester k?mmt ihr blondes Haar, 10Auch schreibt ein ferner Freund dir einen Brief. Ein Schober flieht durchs Grau vergilbt und schief Und manchmal schwebst du leicht und wunderbar.</p> <p style="text-align: center;">2</p> <p>Die Zeit verrinnt. O sü?er Helios! O Bild im Kr?tentümpel sü? und klar; 15Im Sand versinkt ein Eden wunderbar. Goldammern wiegt ein Busch in seinem Scho?.</p> <p>Ein Bruder stirbt dir in verwunschnem Land Und st?hlern schau dich deine Augen an. In Goldnem dort ein Duft von Thymian. 20Ein Knabe legt am Weiler einen Brand.</p> <p>Die Liebenden in Faltern neu erglühn Und schaukeln heiter hin um Stein und Zahl. Aufplattern Kr?hen um ein ekles Mahl Und deine Stirne tost durchs sanfte Grün.</p>	<p>You dream: the sister combs her blond hair, 10Also a far-away friend writes you a letter. Yellowed and askew a shed flees through grayness And sometimes you float lightly and wonderfully.</p> <p style="text-align: center;">2</p> <p>Time trickles away. O sweet Helios! O image sweet and clear in the toad pool; 15In sand an Eden sinks wonderfully. A bush cradles yellowhammers in its lap.</p> <p>A brother of yours dies in an execrated land And steely your eyes behold yourself. There in gold a scent of thyme. 20A boy sets a fire in the hamlet.</p> <p>The lovers with butterflies glow anew And swing cheerfully around stone and number. Crows flutter up around a nauseous meal And your forehead roars through the soft green.</p>
---	---

۹۰/۵، ساعت تلخ زوال

۲۵ در بوته‌ی خاردار آهوئی نجیبانه می‌میرد.
روزگار خوش بچگی به دنبالت می‌خرامد.
باد خاکستری، دمدمی و گنگ،
بویهای گند را در میان غبار می‌سُراند.

۳

لالایی قدیمی بسیار دلواپست می‌کند.
۳۰ کنار گذرگاه زنی کودکش را مؤنانه شیر می‌دهد.
خوابگردوار به سرچشمه‌اش نیک گوش می‌سپاری.
از ترکه‌های سیب ندای تبرک می‌ریزد.

و نان و شراب از مرارت سخت شیرین می‌شوند.
دستت نقره‌آگین میوه را کورمال می‌جوید.
۳۵ راشل Rachel مرده از میان کشتزار می‌گذرد.
سبزه‌زار ایماهای دوستانه می‌فرستد.

خجسته باد زهدانهای شکوفای دوشیزه‌هایی بینوا نیز،
که آنجا در رؤیا نزدیک سرچشمه‌ی کهن ایستاده‌اند.
چند بیچاره در امتداد راههای ساکت شادمان می‌روند
۴۰ در میان آفریده‌های خدا بدون هیچ گناهی.

<p>25Im Dornenstrauch verendet weich ein Wild. Nachgleitet dir ein heller Kindertag, Der graue Wind, der flatterhaft und vag Verfallne Düfte durch die Dämmerung spült.</p> <p style="text-align: center;">3</p> <p>Ein altes Wiegenlied macht dich sehr bang. 30Am Wegrand fromm ein Weib ihr Kindlein stillt. Traumwandelnd hörst du wie ihr Bronnen quillt. Aus Apfelzweigen fällt ein Weiheklang.</p> <p>Und Brot und Wein sind süß von harten Mühen. Nach Früchten tastet silbern deine Hand. 35Die tote Rahel geht durchs Ackerland. Mit friedlicher Geberde winkt das Grün.</p> <p>Gesegnet auch blüht armer Mädchen Schoß, Die träumen dort am alten Brunnen stehn. Einsame froh auf stillen Pfaden gehn 40Mit Gottes Kreaturen sündelos.</p>	<p>25In the thorn bush a deer gently dies. A happy day of childhood glides after you. The gray wind, flighty and vague, Swills decayed scents through the dusk.</p> <p style="text-align: center;">3</p> <p>An old lullaby makes you very anxious. 30By the wayside a woman piously suckles her child. Sleepwalking you hear her fountain well up. A sound of consecration falls from the apple boughs.</p> <p>And bread and wine are sweet from hard labor. Silverly your hand fumbles for fruit. 35The dead Rachel goes through farmland. With peaceful gestures the green beckons.</p> <p>Blessed also are the flowering wombs of poor maids, Who stand dreaming there by the old fountain. The lonely ones go gladly along silent paths 40Among God's creatures without sin.</p>
---	---

۱۹ . شیپورها

در زیر آکوهای هرس زده، آنجا که کودکان قهوه‌ای بازی می‌کنند
و برگها غوطه می‌زنند، شیپورها را به صدا در آورده‌اند. حیاط کلیسا به لرزه در آمد.
تیزبرگهای سرخگون در اندوه افرا می‌ریزند
سوارکاران در امتداد دشتهای چاودار، فرسنگها تهی.

هو شبانه چوپانان می‌خوانند و می‌پایند
درون حلقه‌ی آتششان، اندوه کهن بیشه‌زار را،
رقاصان از روی دیواری سیاه بر می‌آیند؛
تیزبرگهای سرخگون، قهقهه، جنون، شیپورها.

<p>19. Trompeten</p> <p>Unter verschnittenen Weiden, wo braune Kinder spielen Und Blätter treiben, tönen Trompeten. Ein Kirchhofsschauer. Fahnen von Scharlach stürzen durch des Ahorns Trauer Reiter entlang an Roggenfeldern, leeren Mühlen.</p> <p>5Oder Hirten singen nachts und Hirsche treten In den Kreis ihrer Feuer, des Hains uralte Trauer, Tanzende heben sich von einer schwarzen Mauer; Fahnen von Scharlach, Lachen, Wahnsinn, Trompeten.</p>	<p>19. Trumpets</p> <p>Under pruned willows, where brown children play And leaves drift, trumpets sound. A churchyard's shudder. Flags of scarlet fall through the maple's sadness Horsemen along rye fields, empty mills.</p> <p>5Or at night shepherds sing and stags step Into the circle of their fire, the grove's ancient sadness, Dancers rise from a black wall; Flags of scarlet, laughter, insanity, trumpets.</p>
---	---

۲۰. غبار

در حیاط، در افسون سایه روشن شیری،
در میان پاییز برنزی بیماران شریف می خرامند.
با نگاه خیره‌ی مومی و گردشان ساعات طلایی را می‌سنجند
سرشار از خیالهای باطل و سکون و باده.

هناخوشی جانکاهشان خود را شب‌حوار به هم می‌آورد.
ستارگان اندوه سفید را می‌گسترند.
در آن تیرگی، آکنده از نیرنگ و طنین،
بنگر، چه گونه بیمناکان در پریشانی پراکنده می‌شوند.

<p>20. D�mmerung</p> <p>Im Hof, verhext von milchigem D�mmerschein, Durch Herbstgebr�ntes weiche Kranke gleiten. Ihr w�chsern-runder Blick sinnt goldner Zeiten, Erf�llt von Tr�umerei und Ruh und Wein.</p> <p>5Ihr Siechentum schlie�t geisterhaft sich ein. Die Sterne wei�e Traurigkeit verbreiten. Im Grau, erf�llt von T�uschung und Gel�uten, Sieh, wie die Schrecklichen sich wirr zerstreun.</p>	<p>20. Dusk</p> <p>In the courtyard, bewitched by milky twilight, Through autumn-bronze gentle sick people glide. Their waxy-round gaze ponders golden times, Fulfilled with daydream and rest and wine.</p> <p>5Their wasting illness shuts itself in ghostly. The stars spread white sadness. In grayness, fulfilled by deception and ringing, See, how the frightful ones scatter in confusion.</p>
--	---

شکلکها بی ریخت را آنها دور می‌رانند، کز می‌کنند
و بر کوره‌راههای سیاه بال می‌زنند.
آه! سایه‌های سوگوار بر دیوارها.

دیگران از میان گذرگاههای رو به تاریکی می‌گریزند،
و شبانه فرو می‌افتند از رگبارهای قرمز
ستاره‌ی چرخان، همچون حوریان *Maenads* سرکش.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۹۷

<p>Formlose Spottgestalten huschen, kauern 10Und flattern sie auf schwarz-gekreuzten Pfaden. O! trauervolle Schatten an den Mauern.</p> <p>Die andern fliehn durch dunkelnde Arkaden; Und n?chtens stürzen sie aus roten Schauern Des Sternenwinds, gleich rasenden M?naden.</p>	<p>Formless figures of ridicule they shoo, crouch down 10And flutter on black-crossed paths. O! mournful shadows on the walls.</p> <p>The others escape through darkening arcades, And at night they fall from red showers Of the star-wind, like raging Maenads.</p>
--	---

۲۱. بهار شاداب

کنار جویباری، که در دشتِ زردِ آیش جاری است،
نی خشک پارسالی هنوز می‌جنبد.
در خاکستری نداها می‌خزند شگفتامیز،
نفخه‌ی سرگین گرم .

همیان بیدها گلهای بیدمشک موقرانه در باد می‌آویزند.
خیالگونه سربازی آواز غمناکش را سر می‌دهد.
رشته‌ای از مرغزار قهوه‌ای و گرفته می‌تازد،
کودکی با نیمرخ نجیب و باملاحت می‌ایستد.

<p>21. Heiterer Frühling</p> <p style="text-align: center;">1</p> <p>Am Bach, der durch das gelbe Brachfeld flie?t, Zieht noch das dürre Rohr vom vorigen Jahr. Durchs Graue gleiten Kl?nge wunderbar, Vorüberweht ein Hauch von warmem Mist.</p> <p>5An Weiden baumeln K?tzen sacht im Wind, Sein traurig Lied singt tr?umend ein Soldat. Ein Wiesenstreifen saust verweht und matt, Ein Kind steht in Konturen weich und lind.</p>	<p>21. Cheerful Spring</p> <p style="text-align: center;">1</p> <p>Beside the brook, which flows through the yellow fallow field, The dry reed from last year still moves. Through grayness sounds glide wonderfully, A whiff of warm muck blows by.</p> <p>5From willows catkins placidly dangle in the wind. Dreamily a soldier sings his sad song. A strip of meadow rushes blown and dull, A child stands in silhouette gentle and dulcet.</p>
--	--

۱۰۰ / آه، ساعت تلخ زوال

درختان غان آنجا، خارشتریها،
۱۰ / و شکلهای نیز در دود می‌گریزند.
تابان سبزه می‌شکوفد و دیگری می‌پوسد
و وزغها در سراسر تره‌فرنگیهای تازه می‌سرنند.

۲

دوست دارم براستی تو رختشوی زمخت را،
هنوز سیلاب بار طلایی آسمان را با خود می‌برد.
۵ / ماهی کوچکی برق می‌زند و ناپدید می‌شود؛
سیمایی مومی در امتداد توسعه‌ها روان است.

در باغها زنگها فرو می‌نشینند کشدار و آرام.
پرنده‌ای کوچک مانند شوریده‌ای می‌خواند.
غلات لطیف آسوده و سرخوشانه سر می‌افرازند
۲۰ / و زنبورها باز سختکوشانه گرد هم می‌آیند.

بیا اکنون، دلبندم، به سوی تلاشی جانگداز!
در کلبه‌اش شاهینی بی‌خیال فرود می‌آید.
ژاله در سراسر شامگاه جاری است ناگوار و زردنبو
و گاه‌گاه غنچه‌ها با شعف می‌ترکنند.

<p>Die Birken dort, der schwarze Dornenstrauch, 10Auch fliehn im Rauch Gestalten aufgelöst.</p> <p>Hell Grünes blüht und anderes verwest Und Kröten schliefen durch den jungen Lauch.</p> <p style="text-align: center;">2</p> <p>Dich lieb ich treu du derbe Wäscherin, Noch trägt die Flut des Himmels goldene Last. 15Ein Fischlein blitzt vorüber und verblaßt; Ein wächsern Antlitz fließt durch Erlen hin.</p> <p>In Gärten sinken Glocken lang und leis Ein kleiner Vogel trillert wie verrückt. Das sanfte Korn schwillt leise und verzückt 20Und Bienen sammeln noch mit ernstem Fleiß.</p> <p>Komm Liebe nun zum müden Arbeitsmann! In seine Hütte fällt ein lauer Strahl. Der Wald strömt durch den Abend herb und fahl Und Knospen knistern heiter dann und wann.</p>	<p>The birches there, the black thornbush, 10Also shapes flee dissolved in smoke. Brightly green blooms and another rots And toads slept throughout the young leeks.</p> <p style="text-align: center;">2</p> <p>I love you truly rough laundress, Still the flood carries the sky's golden burden. 15A small fish flashes past and fades; A waxy countenance flows along through the alders.</p> <p>In gardens bells sink long and quiet A small bird warbles like crazy. The soft corn swells quietly and ecstatically 20And bees still collect with serious diligence.</p> <p>Come now, love, to the weary laborer! Into his hut a lukewarm beam falls. The forest streams through the evening harsh and fallow And now and then buds crackle cheerfully.</p>
---	--

۳

۲۵ هنوز چگونه یکسره آن که زاده می‌شود به نظر بسی بیمار می‌آید!
نفخه‌ای بی‌تاب دهکوره‌ای را احاطه می‌کند.
هنوز از میان شاخه‌ها روحی لطیف اشاره می‌دهد
و ذهن را می‌گشاید پهناور و نگران.

ریزشی شکوفا بس مفرح می‌چکد
۳۰ و آن نازاده آسایش خود را پاس می‌دارد.
عشاق به سوی ستارگان خود می‌شکفند
و نفسشان را شیرین‌تر در طول شب از سر می‌گیرند.

بسی دردمندانه نیک و راست است، هر چه می‌زید؛
و به آرامی سنگی کهن تو را لمس می‌کند:
۳۵ براستی! همیشه با تو خواهم بود.
ای دهان! که می‌لرزی برای بید سفید.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۰۳

3

25Wie scheint doch alles Werdende so krank!

Ein Fieberhauch um einen Weiler kreist;
Doch aus Gezweigen winkt ein sanfter Geist Und ?ffnet das Gemüte weit und bang.

Ein blühender Ergu? verrinnt sehr sacht
30Und Ungebornes pflegt der eignen Ruh.
Die Liebenden blühn ihren Sternen zu
Und sü?er flie?t ihr Odem durch die Nacht.

So schmerzlich gut und wahrhaft ist,
was lebt;
Und leise rührt dich an ein alter Stein:
35Wahrlich! Ich werde immer bei euch sein.
O Mund! der durch die Silberweide bebt.

3

25Yet how all that is being born seems so ill!

A feverish whiff encircles a hamlet.
Yet from branches a soft spirit beckons
And opens the mind wide and anxious.

A blooming outpour trickles away very placidly
30And the unborn maintains its own rest.
The lovers bloom toward their stars
And their breath flows sweeter through the night.

So painfully good and true is, what lives;
And quietly an old stone touches you:
35Truly! I will always be with you.
O mouth! that trembles through the white willow.

۲۲. موشها

ماه پاییزی در حیات می‌درخشد سفید.
از لبه‌ی بام سایه‌های فریبنده می‌افتند.
سکوت در پنجره‌های تهی جا گرفته است؛
در جا موشها به آرامی به بالا می‌غلطیدند
هو به این سو و آن سو سوت‌کشان می‌شتابند
و بوی بخاری خاکستری
از مستراح به مشامشان می‌رسد،
که مهتاب در آن شب‌حوار می‌لرزد
و نق می‌زنند موشها چون دیوانه‌ای از سر آژ
و خانه و طویله را شلوغ می‌کنند،
که از غله و میوه‌آکنده‌اند.
بادهای سوزناک در تاریکی می‌نالند.

22. Die Ratten

In Hof scheint wei? der herbstliche
Mond.
Vom Dachrand fallen phantastische
Schatten.
Ein Schweigen in leeren Fenstern wohnt;
Da tauchen leise herauf die Ratten
Und huschen pfeifend hier und dort
Und ein gr?ulicher Dunsthauch wittert
Ihnen nach aus dem Abort,
Den geisterhaft der Mondschein
durchzittert
Und sie keifen vor Gier wie toll
Und erf?llen Haus und Scheunen,
Die von Korn und Fr?chten voll.
Eisige Winde im Dunkel greinen.

22. The Rats

In the courtyard the autumn moon shines
white.
From the roof edge phantom-like shadows
fall.
A silence dwells in empty windows;
There the rats plunge quietly up
And shoo whistling here and there
And a grayish whiff of vapor smells
After them from the toilet,
Through which the moonlight trembles
ghostly
And they nag as if mad from greed
And crowd house and barns,
Filled with corn and fruits.
Icy winds whine in the darkness.

۲۳. دلدرومز * *Doldrums*

سیه‌روزی جهان شب‌خوار بعد از ظهرها سردرگم است.
آلونکها در باغهای کوچک می‌جنبند قهوه‌ای و خراب.
اخگرها پیرامون کودهای سوخته می‌غلتنند.
دو خوابالود به سوی منزل تیره و مبهم گیجاگیج می‌روند.

ه‌در مرغزار پژولیده کودکی می‌دود
و با چشم‌هایش مشکی و براق بازی می‌کند.
طلا از بوته‌ها می‌چکد کدر و کسل.
پیر مرد غمناک در باد باز می‌گردد.

* دلدرومز *Doldrums*، منطقه ارامگان استوایی، سکوت، افسردگی، منطقه رکود.

23. Trübsinn

Weltunglück geistert durch den Nachmittag.
Baraken fliehn durch G?rtchen braun und
wüst.
Lichtschnuppen gaukeln um verbrannten
Mist,
Zwei Schl?fer schwanken heimw?rts, grau
und vag.

5Auf der verdorrten Wiese l?uft ein Kind
Und spielt mit seinen Augen schwarz und
glatt.
Das Gold tropft von den B?schen tr?b und
matt.
Ein alter Mann dreht traurig sich im Wind.

23. Doldrums

World misfortune wanders ghostly
through the afternoon.
Shanties flee through small gardens
brown and deserted.
Sparks totter around burnt muck.
Two sleepers stagger homeward gray
and vague.

5On the withered meadow a child runs
And plays with his eyes black and
smooth.
The gold drips from the bushes turbid
and weary.
An old man turns sadly in the wind.

۸۰ / ۱ آه، ساعت تلخ زوال

شامگاهاهان بر سرم

۰ / کیوان دوباره سرنوشتی نکبتبار را بی صدا رقم می زند.

درختی، سگی پشت خود را می خارد

و آسمان خدا درنگ می کند سیاه و بی برگ و بار.

ماهی کوچکی تند می سرد در فرودست برکه؛

و به آرامی دست دوست مرده می جنبد

۵ / و مهرورزانه پیشانی و ردا را برق می اندازد.

چراغی سایه ها را در خانه ها می ماند.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۰۹

<p>Am Abend wieder über meinem Haupt 10Saturn lenkt stumm ein elendes Geschick. Ein Baum, ein Hund tritt hinter sich zurück</p> <p>Und schwarz schwankt Gottes Himmel und entlaubt.</p> <p>Ein Fischlein gleitet schnell hinab den Bach; Und leise rührt des toten Freundes Hand 15Und gl?ttet liebend Stirne und Gewand. Ein Licht ruft Schatten in den Zimmern wach.</p>	<p>In the evening over my head 10Saturn again mutely guides a wretched fate. A tree, a dog scratches behind itself And God's sky staggers black and defoliated.</p> <p>A small fish glides fast down the brook; And quietly the dead friend's hand stirs 15And lovingly smooths forehead and robe. A light rouses shadows in the rooms.</p>
--	---

۲۴. نجواگری در بعدازظهر

بر آفتاب، پاییزانه نزار و هشیار،
و میوه از درخت می‌افتد.
سکوت در خانه‌های آبی جا می‌گیرد
در بعدازظهری طولانی.

صداهای رو به خاموشی فلز؛
و حیوانی سفید در هم می‌شکند.
آوازهای خشن دختران قهوه‌ای
از میان برگریزان بر می‌آیند.

<p>24. In den Nachmittag geflüstert</p> <p>Sonne, herbstlich dünn und zag, Und das Obst fällt von den Bäumen. Stille wohnt in blauen Räumen Einen langen Nachmittag.</p> <p>5Sterbeklänge von Metall; Und ein weißes Tier bricht nieder. Brauner Mädchen rauhe Lieder Sind verweht im Blätterfall.</p>	<p>24. Whispered in the Afternoon</p> <p>Sun, autumnal thin and apprehensive, And the fruit falls from the trees. Stillness dwells in blue rooms A long afternoon.</p> <p>5Dying-sounds of metal; And a white animal breaks down. The rough songs of brown girls Have blown away in the falling leaves.</p>
---	--

۱۱۲ / آه، ساعت تلخ زوال

پیشانی رؤیای رنگهای خدا را می‌بیند،
۵ / بالهای لطیف جنون را درمی‌یابد.
سایه‌ها بر تپه می‌چرخند
حاشیه‌دار و تیره‌گون از پوسیدگی.

غباری سرشار از آسایش و شراب؛
گیتارهای اندوهگین می‌لرزند.
۵ / و گویی در رؤیایی
باز می‌گردد به سوی چراغ فرو نشانده‌ی اندرون.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۱۳

<p>Stirne Gottes Farben tr?umt, 10Spürt des Wahnsinns sanfte Flügel. Schatten drehen sich am Hügel Von Verwesung schwarz ums?umt.</p> <p>D?mmerung voll Ruh und Wein; Traurige Gitarren rinnen. 15Und zur milden Lampe drinnen Kehrst du wie im Traume ein.</p>	<p>The forehead dreams God's colors, 10Feels the soft wings of insanity. Shadows rotate on the hill Fringed blackly by rot.</p> <p>Dusk full of rest and wine; Sad guitars trickle. 15And as if in a dream You turn to the calm lamp within.</p>
---	--

۲۵. مزمو

Dedicated to Karl Kraus برای کارل کراس

این است چراغی، که باد فرو نشانده است.
این است کاروانسرای دهکده‌ای، که میخواره‌ای بعد از ظهر وداع گفته است.
این است تاکستانی، سوخته و سیاه با حفره‌هایی پر از عنکبوت.
این است خانه‌ای، که با شیر سفیدکاری کرده‌اند.
همه‌زده مرده است. این است جزیره‌ای در اقیانوس آرام جنوبی،
ایزد خورشید را جا می‌دهد. کسی طبلها را می‌کوبد.
مردان جنگاورانه می‌رقصند.
زنان بین گیاهان بالنده و گل‌های آتشین کفلها را می‌جنبانند
هنگامی که دریا می‌خواند. آه بهشت گمشده‌مان.

<p>25. Psalm <i>Karl Kraus zugeeignet</i></p> <p>Es ist ein Licht, das der Wind ausgelöscht hat. Es ist ein Heidekrug, den am Nachmittag ein Betrunkener verläßt. Es ist ein Weinberg, verbrannt und schwarz mit Löchern voll Spinnen. Es ist ein Raum, den sie mit Milch getüncht haben. 5Der Wahnsinnige ist gestorben. Es ist eine Insel der Südsee, Den Sonnengott zu empfangen. Man rührt die Trommeln. Die Männer führen kriegerische Tänze auf. Die Frauen wiegen die Hüften in Schlinggewächsen und Feuerblumen, Wenn das Meer singt. O unser verlorenes Paradies.</p>	<p>25. Psalm <i>Dedicated to Karl Kraus</i></p> <p>It is a light, which the wind has extinguished. It is a village inn, which a drunkard abandons in the afternoon. It is a vineyard, burned and black with holes full of spiders. It is a room, which they have whitewashed with milk. 5The lunatic is dead. It is an island of the South Pacific, To receive the sun god. One beats the drums. The men perform warlike dances. The women sway the hips between climbing plants and fire flowers When the sea sings. O our lost paradise.</p>
--	--

ه / حوریان با جنگلهای طلایی وداع گفته‌اند.
کسی بیگانه را به خاک می‌سپارد. آن گاه بارانی دلگیر کننده می‌آغازد.
پسر پان* *Pan* در شمایل کاوشگری ظاهر می‌شود،
کسی نیمروز نزدیکِ قیرِ فروزان به خواب می‌رود.
آنجا در حیات دختر بچه‌هایی هست در جامه‌هایی کوچک آکنده از بینواییِ دل آزار!
ه / آنجا خانه‌هایی هست آکنده از زه و سوناتا *sonata*.
آنجا سایه‌هایی هست که در بر می‌گیرند آینه‌ای تاریک را.
نزدیک پنجره‌های بیمارستان
بیماران خود را گرم می‌کنند.
قایق‌بخاری سفیدی در کانال بیماریهای واگیر خونی را با خود می‌برد.

ه / آن خواهر ناشناس دوباره در رویاهای شیطانی کسی ظاهر می‌شود.
آرمیده در بوته‌ی فندق، او با ستارگانش بازی می‌کند.
دانش‌آموزی، احتمالاً همزادی، از پنجره بر او چشم می‌دوزد.

*پان *Pan*، در اسطوره‌های یونان ایزد کشتزار و جنگل و جانوران و شبانان.

<p>10Die Nymphen haben die goldenen W?lder verlassen. Man begr?bt den Fremden. Dann hebt ein Flimmerregen an. Der Sohn des Pan erscheint in Gestalt eines Erdarbeiters, Der den Mittag am gl?henden Asphalt verschl?ft. Es sind kleine M?dchen in einem Hof in Kleidchen voll herzzzerrei?ender Armut. Es sind Zimmer, erf?llt von Akkorden und Sonaten. Es sind Schatten, die sich vor einem erblindeten Spiegel umarmen. An den Fenstern des Spitals w?rmen sich Genesende. Ein wei?er Dampfer am Kanal tr?gt blutige Seuchen herauf.</p> <p>20Die fremde Schwester erscheint wieder in jemand's b?sen Tr?umen. Ruhend im Haselgeb?sch spielt sie mit seinen Schatten. Der Student, vielleicht ein Doppelg?nger, schaut ihr lange vom Fenster nach.</p>	<p>10The nymphs have left the golden forests. One buries the stranger. Then a glimmering rain begins. The son of Pan appears in the guise of an excavator, Who sleeps away the midday near the glowing asphalt. There are small girls in a courtyard in little dresses full of heartbreaking poverty! There are rooms fulfilled with chords and sonatas. There are shadows that embrace before a blind mirror. By the windows of the hospital convalescents warm themselves. A white steamboat in the canal bears bloody epidemics along.</p> <p>20The strange sister appears again in someone's evil dreams. Resting in the hazel bush, she plays with his stars. The student, possibly a double, looks long after her from the window.</p>
---	--

برادر مرده‌اش پشت سرش ایستاده است، یا از راه‌پله‌ی مارپیچ کهنه پایین می‌آید.
در تاریکی شاه‌بلوط‌های قهوه‌ای از چهره‌ی تازه‌ایمانی رنگ می‌پرد.
۲۵ باغ میان شامگاه است. در حجره خفاش‌ها بال می‌زنند.
بچه‌های سرایدار می‌ایستند تا بازی کنند و طلای بهشت را بجویند.
زهی‌های بسته‌ی چارگاه *quartet*.
دختران در میدان لرزان می‌دوند،
و بعد سایه‌اش در امتداد دیوارهای سرد کورمال می‌رود، در حصار قصه‌های پریان و
افسانه‌های مقدس.

این است قایقی خالی، که شامگاهان در پایین آبراه پشته می‌راند.
۳۰ در تیرگی نوانخانه‌ی قدیمی خرابه‌های آدمی می‌پوسند.
یتیمان مرده کنار دیوار باغ دراز کشیده‌اند.
خانه‌های خاکستری را فرشتگان با بال‌های نجاست‌ریز خود در می‌نوردند.
مارمولک‌ها از پلک‌های زردنبویشان می‌آویزند.

<p>Hinter ihm steht sein toter Bruder, oder er geht die alte Wendeltreppe herab. Im Dunkel brauner Kastanien verblaßt die Gestalt des jungen Novizen. 25Der Garten ist im Abend. Im Kreuzgang flattern die Fledermäuse umher. Die Kinder des Hausmeisters hören zu spielen auf und suchen das Gold des Himmels. Endakkorde eines Quartetts. Die kleine Blinde läuft zitternd durch die Allee, Und später tastet ihr Schatten an kalten Mauern hin, umgeben vom Märchen und heiligen Legenden.</p> <p>Es ist ein leeres Boot, das am Abend den schwarzen Kanal heruntertreibt. 30In der Düsternis des alten Asyls verfallen menschliche Ruinen. Die toten Waisen liegen an der Gartenmauer. Aus grauen Zimmern treten Engel mit kotgefleckten Flügeln. Würmer tropfen von ihren vergilbten Lidern.</p>	<p>His dead brother stands behind him, or he descends the old spiral staircase. In the darkness of brown chestnuts the figure of the young novice grows pale. 25The garden is in evening. In the cloister the bats flutter about. The children of the caretaker stop to play and search the gold of heaven. Closing chords of a quartet. The small blind girl runs trembling through the avenue, And later her shadow gropes along cold walls, surrounded by fairy tales and holy legends.</p> <p>It is an empty boat, which drifts down the black canal in the evening. 30In the somberness of the old asylum human ruins decay. The dead orphans lie by the garden wall. From gray rooms angels step with excrement-splattered wings. Worms drip from their yellowed eyelids.</p>
---	---

۱۲۰/ه، ساعت تلخ زوال

بازار مقابل کلیسا بدشگون تر و کم حرف تر است، مانند روزهای کودکی.

۳۵ بر تخته کفشهای نقره‌ای اش کشاورز می‌لغزد

و سایه‌های لعنتی به سوی آبهای آه‌کش هبوط می‌کنند.

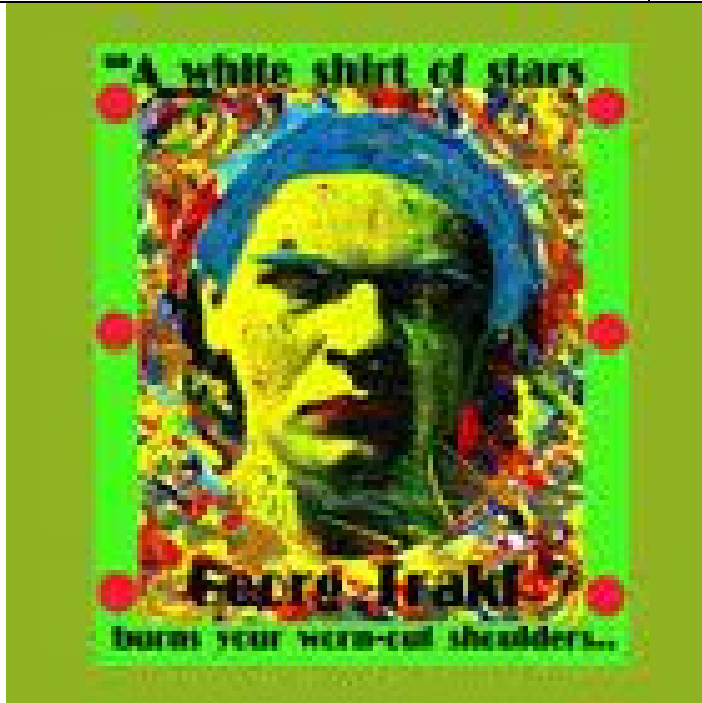
در مزارش جادوگر سفید با مارهایش سرگرم بازی است.

سرسنگین بر جایگاه مجسمه‌ها خدای طلایی چشم می‌گشاید.



آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۲۱

<p>Der Platz vor der Kirche ist finster und schweigsam, wie in den Tagen der Kindheit. 35Auf silbernen Sohlen gleiten frühere Leben vorbei Und die Schatten der Verdammten steigen zu den seufzenden Wassern nieder. In seinem Grab spielt der wei?e Magier mit seinen Schlangen.</p> <p>Schweigsam über der Sch?delst?tte ?ffnen sich Gottes goldene Augen.</p>	<p>The plaza before the church is sinister and taciturn, like in the days of childhood. 35On silver soles former lives glide past And the shadows of the damned descend to the sighing waters. In his grave the white magician plays with his snakes.</p> <p>Taciturnly over the place of skulls God's golden eyes open.</p>
--	--



۲۶. آوازهای رزاری *Rosary* *

به خواهرم

هر جا که پا بگذاری پاییز و شامگاه می‌شود،
آهوی آبی، در زیر درختان به صدا در می‌آید،
برکه‌ای یکه در شامگاه.

به آرامی فوجی از پرندگان به صدا آمد،
ه بر کمان دیدگانت دلتنگی.
لبخند نازنینت به صدا آمد.

خدا پلکهایت را خوابانده است.
شبانه ستارگان می‌کاوند، آی کودک جمعه‌ی نیک**،
قوس پیشانی‌ات را.

*آوازهای رزاری *Rosary Songs*، نیایشی است در آیین کاتولیک در ستایش مریم مقدس، و نیز تسبیحی است که با
آن نیایشهای خوانده را می‌شمارند.
** جمعه‌ی نیک *Good Friday*، جمعه قبل از عید پاک.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۲۳

26. Rosenkranzlieder

An die Schwester

Wo du gehst wird Herbst und Abend,
Blaues Wild, das unter B?umen t?nt,
Einsamer Weiher am Abend.

Leise der Flug der V?gel t?nt,
5Die Schwermut über deinen Augenbogen.
Dein schmales L?cheln t?nt.

Gott hat deine Lider verbogen.
Sterne suchen nachts, Karfreitagskind,
Deinen Stirnenbogen.

26. Rosary Songs

To the Sister

Where you go becomes autumn and
evening,
Blue deer, which sounds under trees,
Lonely pond in the evening.

Quietly the flight of birds sounds,
5The gloom above the arches of your
eyes.
Your narrow smile sounds.

God has bent your lids.
At night stars seek, Good Friday's child,
The arch of your forehead.

۲۷. در نزدیکی مرگ

آه شامگاه، که دهکده‌های بدشگون کودکی را می‌پوشاند.
تالاب زیر بیدها
سرشار از آه‌های گیرای دلتنگی.

آه جنگل، که آرام دیدگان قهوه‌ای را می‌خواباند،
هویتی میان دستهای استخوانی بی‌یاوری
ارغوانی ایام جاه و جلالش غرق می‌شود.

آه در نزدیکی مرگ، بگذار نیایش کنیم.
در درازنای امشب بر بالشهای سست و
به زردی گراییده از بخوری خوش که انگشتان نحیف عشاق می‌رهانند.

<p>27. Nähe des Todes</p> <p>O der Abend, der in die finsternen Dörfer der Kindheit geht. Der Weiher unter den Weiden Füllt sich mit den verpesteten Seufzern der Schwermut.</p> <p>O der Wald, der leise die braunen Augen senkt, 5Da aus des Einsamen knöchernen Händen Der Purpur seiner verzückten Tage hinsinkt.</p> <p>O die Nähe des Todes. Laßt uns beten. In dieser Nacht lösen auf lauen Kissen Vergilbt von Weihrauch sich der Liebenden schmachtige Glieder.</p>	<p>27. Nearness of Death</p> <p>O the evening, which goes into the sinister villages of childhood. The pond under the willows Fills with the contaminated sighs of gloom.</p> <p>O the forest, that quietly lowers the brown eyes, 5When from the lonely one's bony hands The purple of his ecstasized days sinks down.</p> <p>O the nearness of death. Let us pray. During this night on tepid pillows Yellowed by incense the lank limbs of lovers release.</p>
---	--

۲۸. آمین

شکلی گند غلتان در میان خانه‌ی پوسیده؛
سایه‌ها بر کاغذ دیواری زرد؛ در آینه‌های تاریک
حزن عاجگون دستهایمان قوس می‌زند.

مهره‌های قهوه‌ای در میان انگشتان مرده همچنان می‌غلتنند.
ه‌در سکوت فرشته‌ای دیدگان خشخاش‌گون آب‌اش را می‌گشاید.

شامگاه نیز آبی است؛
ساعت مردنمان، سایه‌ی عزرائیل،
که باغ قهوه‌ای را تاریک می‌کند.

<p>28. Amen</p> <p>Verwestes gleitend durch die morsche Stube; Schatten an gelben Tapeten; in dunklen Spiegeln w?lbt Sich unserer H?nde elfenbeinerne Traurigkeit.</p> <p>Braune Perlen rinnen durch die erstorbenen Finger. In der Stille 5Tun sich eines Engels blaue Mohnaugen auf.</p> <p>Blau ist auch der Abend; Die Stunde unseres Absterbens, Azrael's Schatten, Der ein braunes G?rtchen verdunkelt.</p>	<p>28. Amen</p> <p>Putrid shape gliding through the rotten room; Shadows on yellow wallpapers; in dark mirrors The ivory sadness of our hands arches.</p> <p>Brown beads run through the dead fingers. In the stillness 5The blue poppy-eyes of an angel open.</p> <p>The evening is also blue; The hour of our dying, Azreal's shadow, Which darkens a brown garden</p>
--	---

۲۹. زوال

شامگاهان، وقتی ناقوسها نوای آشتی سر می‌دهند،
فوج شگفت‌انگیز پرندگان را دنبال می‌کنم،
که در ردیفهای دراز، چون دسته‌های زائران دیندار،
در پهنه‌ی روشن پاییز ناپیدا می‌شوند.

هبا شگفتی در باغهای غباراندود
روئای آبشخورهای تابناک‌ترشان را می‌بینم
و به‌سختی تکان عقربه‌های ساعت را حس می‌کنم.
سپس سیاحت آنها را بر ابرها پی می‌گیرم.

<p>29. Verfall</p> <p>Am Abend, wenn die Glocken Frieden l?uten, Folg ich der V?gel wundervollen Fl?gen, Die lang geschart, gleich frommen Pilgerz?gen, Entschwinden in den herbstlich klaren Weiten.</p> <p>5Hinwandelnd durch den d?mmervollen Garten Tr?um ich nach ihren helleren Geschicken Und f?hl der Stunden Weiser kaum mehr r?cken. So folg ich ?ber Wolken ihren Fahrten</p>	<p>29. Decay</p> <p>In the evening, when the bells ring peace, I follow the wonderful flights of birds, That in long rows, like devout pilgrim- processions, Disappear into the clear autumn vastness.</p> <p>5Wandering through the dusk-filled garden I dream after their brighter destinies And hardly feel the motion of the hour hands. Thus I follow their journeys over the clouds.</p>
---	---

۱۳۰ / آه، ساعت تلخ زوال

آن گاه دودی از زوال مرا می‌لرزاند.
ه / توکا در شاخه‌های بی‌برگ شکوه سر می‌دهد.
شراب سرخ در میان چفته‌های فرسوده می‌جنبد.

با این همه مانند رقص مردگانی که کودکان پریده‌رنگ
پیرامون لبه‌های چشمه‌ای تاریک بر پا می‌کنند،
لرزان ستارگان آبی در باد سر به هم می‌آورند.

آه، ساعت تلخ زوال / ۱۳۱

<p>Da macht ein Hauch mich von Verfall erzittern. 10Die Amsel klagt in den entlaubten Zweigen. Es schwankt der rote Wein an rostigen Gittern,</p> <p>Indes wie blasser Kinder Todesreigen Um dunkle Brunnenr?nder, die verwittern, Im Wind sich fr?stelnd blaue A stern neigen.</p>	<p>Then a whiff of decay makes me tremble. 10The blackbird complains in defoliated branches. The red wine sways on rusty trellises.</p> <p>Meanwhile like the death-dances of pale children Around dark fountain edges that weather, Shivering blue asters bend in the wind.</p>
---	--

۱۳۲ / آه، ساعت تلخ زوال

۳۰. در شامگاه پاییزی

به کارل راک *Karl Rack*

دهکده‌ای قهوه‌ای. تاریکی اغلب باز می‌تابد
شلنگ‌انداز در امتداد دیوارهایی که در پاییز برپایند،
کالبدها: هر دو مرد و زن، مرده قدم می‌زنند
در خانه‌های سرد تا بستر آنان را فراهم سازند.

ه‌اینک پسرها بازی می‌کنند. سایه‌های سنگین می‌گسترند
بر کودهای قهوه‌ای. دوشیزه‌ها می‌پلکند
در کبودی مه و گاهی می‌نگرند
از میان چشمهایی آکنده از سنجهای شبانه.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۳۳

30. Ein Herbstabend

An Karl R?ck

Das braune Dorf. Ein Dunkles zeigt im
Schreiten
Sich oft an Mauern, die im Herbst stehn,
Gestalten: Mann wie Weib, Verstorbene
gehn
In kühlen Stuben jener Bett bereiten.

5Hier spielen Knaben. Schwere Schatten
breiten
Sich über braune Jauche. M?gde gehn
Durch feuchte Bl?ue und bisweilen sehn
Aus Augen sie, erfüllt von Nachtgel?uten.

30. An Autumn Evening

To Karl R?ck

The brown village. A darkness is often
reflected
By striding along walls that stand in
autumn,
Figures: both man and woman, deceased
walk
In cool rooms to prepare the bed of those.

5Here boys play. Heavy shadows widen
Over brown manure. Maids walk
Through moist blueness and sometimes
they look
Out of eyes fulfilled with night-chimes.

۱۳۴ / آه، ساعت تلخ زوال

برای هر غریبه‌ای مهمانسرای هست؛
ه / که مبورانه در زیر طاقهای تاریک انتظار می‌کشد،
جایی که ابرهای طلایی توتون می‌چرخند.

مثل همیشه خود سیاه و نزدیک می‌نماید.
آن مست در سایه‌ی طاقهای کهن در اندیشه‌ی
پرندگانی وحشی است که از دوردستها بر می‌آیند.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۳۵

<p>Für Einsames ist eine Schenke da; /0Das s?umt geduldig unter dunklen Bogen, Von goldenem Tabaksgew?lk umzogen.</p> <p>Doch immer ist das Eigne schwarz und nah. Der Trunkne sinnt im Schatten alter Bogen Den wilden V?geln nach, die ferngezogen.</p>	<p>For the lonely there is an inn; /0It waits patiently under dark arches, Where golden clouds of tobacco move around.</p> <p>Yet always the self is black and near. The drunk ponders in the shadow of ancient arches After the wild birds that are drawn far away.</p>
---	--

۱۳۱. در دهکده

۱

دهکده‌ای، دشتی سر کشیده از دیوارهای قهوه‌ای.
چوپان بر سنگی کهن می‌پوسد.
کناره‌ی جنگل حیوانات دمق را در بر گرفته است،
و برگهای نازک را، که در سکوت می‌افتند.

هپیشانی قهوه‌ای روستاییان. ناقوس شامگاهی
می‌نوازد کشدار؛ آیینهای پارسایی زیبایی دارند،
سر سیاه ناجی در بوته‌ی خار،
خانه‌ای سرد که مرده را خشنود می‌کند.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۳۷

31. Im Dorf

1

Aus braunen Mauern tritt ein Dorf, ein
Feld.
Ein Hirt verwest auf einem alten Stein.
Der Saum des Walds schlie?t blaue Tiere
ein,
Das sanfte Laub, das in die Stille f?llt.

5Der Bauern braune Stirnen. Lange t?nt
Die Abendglocke; sch?n ist frommer
Brauch,
Des Heilands schwarzes Haupt im
Dornenstrauch,
Die k?hle Stube, die der Tod vers?hnt.

31. In the Village

1

A village, a field step out of brown
walls.
A shepherd rots on an old stone.
The edge of the forest includes blue
animals,
The soft leaves, that fall in the stillness.

5The peasants' brown foreheads. The
evening bell
Sounds long; beautiful are pious
customs,
The Savior's black head in the
thornbush,
The cool room that death reconciles.

۱۳۸ / آه، ساعت تلخ زوال

چه رنگ پریده اند مادران. کبودی فرو می رود
۵ / در شیشه و سینه، و خاطرشان مغرورانه بر آن دست می یابد؛
این گونه سری سفید پایین می آید بس سالمند
بر آن نوه، که شیر و ستارگان را می نوشد.

۲

بینوا، که به تنهایی جان داد،
مومی شکل بر جاده ای قدیمی برخاست.
۵ / درختان سیب غمغزا و آرام فرو می روند
درون رنگ میوه هایشان، که بیدادگرانه آن را چپاول کرده اند.

هنوز آن بام پوشالی خشک طاق انداخته است
بر خواب گاوها. دوشیزه ی کور
در حیاط ظاهر می شود؛ آب نیلی می موید؛
۲۰ جمجمه اسبی از دروازه ی پوسیده خیره می نگرد.

ابله ی در خاطر تاریک واژه ای می گوید
از عشقی میرا به بوته ی سیاه،
همین جا می ایستد مانند هیکلی سست و خیالی.
شامگاه در آبی نمناک به صدا در می آید.

<p>Wie bleich die Mütter sind. Die Bl^{ue} sinkt 10Auf Glas und Truh, die stolz ihr Sinn bewahrt; Auch neigt ein wei^{es} Haupt sich hochbejährt Aufs Enkelkind, das Milch und Sterne trinkt.</p> <p style="text-align: center;">2</p> <p>Der Arme, der im Geiste einsam starb, Steigt w^{ch}sern über einen alten Pfad. 15Die Apfelb^{ume} sinken kahl und stad Ins Farbige ihrer Frucht, die schwarz verdarb.</p> <p>Noch immer w^{lbt} das Dach aus dürrem Stroh Sich übern Schlaf der Kühe. Die blinde Magd Erscheint im Hof; ein blaues Wasser klagt; 20Ein Pferdesch^{del} starrt vom morschen Tor.</p> <p>Der Idiot spricht dunklen Sinns ein Wort Der Liebe, das im schwarzen Busch verhallt, Wo jene steht in schmaler Traumgestalt. Der Abend t^{nt} in feuchter Bl^{ue} fort.</p>	<p>How pale the mothers are. The blueness sinks 10On glass and chest, which their mind proudly preserves; Also a white head bends highly aged Over the grandchild, who drinks milk and stars.</p> <p style="text-align: center;">2</p> <p>The poor one, who died lonely in spirit, Rises waxen over an old path. 15The apple trees sink bleak and calm Into the colors of their fruit, which blackly spoiled.</p> <p>Still the roof of dried straw arches Over the sleep of the cows. The blind maid Appears in the yard; a blue water laments; 20A horse's skull stares from the rotten gate.</p> <p>The idiot speaks in dark mind a word Of love fading away in the black bush, Where she stands as a slender dream- figure. The evening sounds forth in moister blue.</p>
--	--

۱۴۰ / آه، ساعت تلخ زوال

۲۵ جلو پنجره برگ و بار شاخه‌ها را باد می‌ریزاند.
در بطن زنی روستایی دردی سرکش می‌بالد.
برفی سیاه در میان بازوانش می‌جنبد؛
جغدهای چشم‌طلبی پیرامون سرش بال می‌زنند.

دیوارها غمغزا و خاکستری‌پوش خیره می‌نگرند
۳۰ در ظلمات سرد. در بستر تبار
شکم باردار یخ می‌زند، جسورانه بر آماسیده از ماه.
مقابل کلبه‌اش سگی مرده است.

سه مرد هر اس‌آور میان دروازه‌ای گام می‌نهند
با داسهایی شکسته در دست.
۳۵ در پنجره تق‌تق باد قرمز شامگاهی می‌آید؛
از آن فرشته‌ای سیاه بیرون می‌زند.

آه، ساعت تلخ زوال / ۱۴۱

3

25Ans Fenster schlagen ?ste
f?hnentlaubt.
Im Scho? der B?urin w?chst ein wildes
Weh.
Durch ihre Arme rieselt schwarzer
Schnee;
Gold?ugige Eulen flattern um ihr Haupt.

Die Mauern starren kahl und
grauverdreht
30Ins kühle Dunkel. Im Fieberbette friert
Der schwangere Leib, den frech der
Mond bestiert.
Vor ihrer Kammer ist ein Hund verreckt.

Drei M?nner treten finster durch das Tor
Mit Sensen, die im Feld zerbrochen sind.
35Durchs Fenster klirrt der rote
Abendwind;
Ein schwarzer Engel tritt daraus hervor.

3

25At the window branches knock
defoliated by foehn.
In the womb of the peasant woman a wild
pain grows.
Black snow trickles through her arms;
Golden-eyed owls flutter around her head.

The walls stare bleak and gray-soiled
30In the cool darkness. In the fever-bed
The pregnant belly freezes, insolently
goggled by the moon.
Before her chamber a dog has died.

Three men step sinisterly through the gate
With scythes broken in the field.
35Through the window the red evening
wind rattles;
From it a black angel steps out.

۱۴۲ / آه، ساعت تلخ زوال

۳۲. ترانه‌ی شامگاهی

شامگاهان، وقتی جاده‌های تاریک را در می‌نوردیم،
چهره‌ی رنگ‌پریده‌مان رویارویمان ظاهر می‌شود.

هنگام تشنگی،
آب سفید برکه را می‌نوشیم،
هشیرینی کودکی اندوهگینمان را.

جان داده، زیر بوته‌های سالخورده می‌آساییم،
و مرغهای نوروزی خاکستری را تماشا می‌کنیم.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۴۳

<p>32. Abendlied</p> <p>Am Abend, wenn wir auf dunklen Pfaden gehn, Erscheinen unsere bleichen Gestalten vor uns.</p> <p>Wenn uns dürestet, Trinken wir die weißen Wasser des Teichs, 5Die Süße unserer traurigen Kindheit.</p> <p>Erstorbene ruhen wir unterm Hollundergebüsch, Schaun den grauen Möven zu.</p>	<p>32. Evening Song</p> <p>In the evening, when we go on dark paths, Our pale figures appear before us.</p> <p>If we thirst, We drink the white water of the pond, 5The sweetness of our sad childhood.</p> <p>Deceased, we rest under the elder bushes, Watch the gray gulls.</p>
---	---

۱۴۴ / ه، ساعت تلخ زوال

ابرهای بهاری بر می‌آیند روی شهری بدشگون
که روزگار شکوهمندِ راهبها را آرامش می‌بخشد.

ه / وقتی دستان باریکت را می‌گیرم
به آرامی چشمانِ گردت را می‌گشایی.
از پیش چنین بوده است.

هنوز وقتی که آن هماهنگی تیره با روحم دیدار می‌کند،
تو سفید در چشم‌انداز پاییزی دوست پدیدار می‌شوی.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۴۵

<p>Frühlingsgewölke steigen über die finstere Stadt, Die der Mönche edlere Zeiten schweigt.</p> <p>10Da ich deine schmalen Hände nahm Schlugst du leise die runden Augen auf, Dieses ist lange her.</p> <p>Doch wenn dunkler Wohllaut die Seele heimsucht, Erscheinst du Weiße in des Freundes herbstlicher Landschaft.</p>	<p>Spring's clouds rise over the sinister city, That silences the monks' nobler times.</p> <p>10When I took your narrow hands You quietly opened round eyes. This is long ago.</p> <p>Yet when the dark harmony visits my soul, You appear white in the friend's autumnal landscape.</p>
---	--

۱۴۶ / آه، ساعت تلخ زوال

۳۳. هلیان *Helian*

در ساعات تنهایی روح
چه زیباست گام زدن در آفتاب
در امتداد دیوارهای زرد تابستان.
به آرامی گامها در علفزار صدا می‌کنند؛ اما همواره
هپسر پان *Pan* در سنگ مرمر خاکستری می‌خسبد.

شامگاهان بر بهار خواب از شراب قهوه‌ای سرمستیم.
هلو در شاخ و برگ می‌درخشد سرخفام؛
سوناتای لطیف، قهقهه‌ی طلبایی.
زیباست سکوت شب.
ه / بر دشت تاریک
خودمان را در خور چوپانان و ستارگان می‌سازیم.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۴۷

<p>33. Helian</p> <p>In den einsamen Stunden des Geistes Ist es schön, in der Sonne zu gehn An den gelben Mauern des Sommers hin. Leise klingen die Schritte im Gras; doch immer schlüft 5Der Sohn des Pan im grauen Marmor.</p> <p>Abends auf der Terrasse betranken wir uns mit braunem Wein. Rötlich glüht der Pfirsich im Laub; Sanfte Sonate, frohes Lachen. Schön ist die Stille der Nacht. 10Auf dunklem Plan Begegnen wir uns mit Hirten und weißen Sternen.</p>	<p>33. Helian</p> <p>In the lonely hours of the spirit It is beautiful to walk in the sun Along the yellow walls of summer. Quietly the steps sound in the grass; but always 5The son of Pan sleeps in the gray marble.</p> <p>Evenings on the terrace we got drunk with brown wine. The peach glows reddish in the foliage; Soft sonata, glad laughter. Beautiful is the stillness of night. 10On a dark plain We meet ourselves with shepherds and white stars.</p>
---	--

۱۴۸ / هـ، ساعت تلخ زوال

وقتی پاییز برسد

از بیشه‌زار روشنایی ملایمی می‌تابد.

آسوده در امتداد دیوارهای سرخ می‌غلتیم

۱۵ و دیدگان گرد پرواز پرندگان را پی می‌گیرند.

شامگاهان آب سفید بر خاکستردهای خاکسپاری فرو می‌ریزد.

میان شاخه‌های غمغزا آسمان جشن می‌گیرد.

هم‌میهنان در دستهای بی‌آلایش خود نان و شراب می‌برند

و بی‌دغدغه میوه‌ها در سرسرای آفتابی می‌رسند.

۲۰ آه چه قدر موقرانه است سیمای مرده‌ی دلبندمان.

اما نگاه پرهیزگاران روح را سرخوش می‌کند.

سکوت باغ به یغما رفته شگرف است،

وقتی که نوآموز جوان بر پیشانی‌اش با برگهای قهوه‌ای تاج گل می‌گذارد،

جانش طلایی تگری می‌نوشد.

۲۵ دستها کهولت آبهای آبی‌فام را لمس می‌کنند

یا در شب سرد گونه‌های سفید خواهران را.

<p>Wenn es Herbst geworden ist Zeigt sich nüchterne Klarheit im Hain. Bes?nftigte wandeln wir an roten Mauern hin 15Und die runden Augen folgen dem Flug der V?gel. Am Abend sinkt das wei?e Wasser in Graburnen.</p> <p>In kahlen Gezweigen feiert der Himmel. In reinen H?nden tr?gt der Landmann Brot und Wein Und friedlich reifen die Fr?chte in sonniger Kammer. 20O wie ernst ist das Antlitz der teuren Toten. Doch die Seele erfreut gerechtes Anschau.</p> <p>Gewaltig ist das Schweigen des verw?steten Gartens, Da der junge Novize die Stirne mit braunem Laub bekr?nzt, Sein Odem eisiges Gold trinkt. 25Die H?nde r?hren das Alter bl?ulicher Wasser Oder in kalter Nacht die wei?en Wangen der Schwestern.</p>	<p>When autumn has come A sober clarity appears in the grove. Calmed we stroll along red walls 15And the round eyes follow the flight of birds. In the evening the white water sinks into funeral urns.</p> <p>In bleak branches the sky celebrates. In pure hands the countryman carries bread and wine And peacefully the fruits ripen in a sunny chamber. 20O how serious is the countenance of the beloved dead. But righteous viewing delights the soul.</p> <p>The silence of the ravaged garden is immense, When the young novice wreaths his forehead with brown leaves, His breath drinks icy gold. 25The hands touch the age of bluish waters Or in cold night the white cheeks of the sisters.</p>
--	---

۱۵۰/آه، ساعت تلخ زوال

خوش خرامیدنی است در امتداد خانه‌های خودی،
جایی که انزوا است و خش‌خش افرا،
جایی که شاید باسترک هنوز می‌خواند.
۳۰مرد زیباست و دارد در تاریکی ظاهر می‌شود،
وقتی که هاج وواج دستان و پایش را تکان می‌دهد،
و چشمانش بی‌صدا در حدقه‌های صورتی می‌غلتنند.

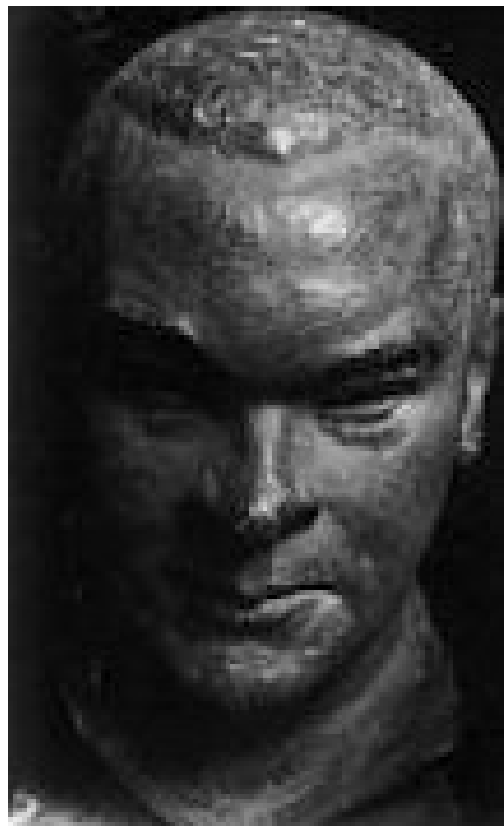
آن بیگانه در بخارها در تباهی نوامبر خود را گم می‌کند،
در زیر شاخه‌های پوسیده، در طول دیوارهای سرشار از خوره،
۳۵آنجا که در حضور برادر مقدس می‌گشت،
مجذوب در موسیقی زه نازک جنونش،
آه باد شامگاهی چقدر یگانه به پایان می‌رسد.
ناپیدا سر را در تاریکی درخت زیتون فرو می‌آورد.

فروپاشی نشانه‌ی زوال قوم است.
۴۰در این ساعت چشمان نظاره‌گر خود را می‌آکنند
از طلای ستارگان او.

<p>Leise und harmonisch ist ein Gang an freundlichen Zimmern hin, Wo Einsamkeit ist und das Rauschen des Ahorns, Wo vielleicht noch die Drossel singt. 30Schön ist der Mensch und erscheinend im Dunkel, Wenn er staunend Arme und Beine bewegt, Und in purpurnen Höhlen stille die Augen rollen.</p> <p>Zur Vesper verliert sich der Fremdling in schwarzer Novemberzerstörung, Unter morschem Geäst, an Mauern voll Aussatz hin, 35Wo vordem der heilige Bruder gegangen, Versunken in das sanfte Saitenspiel seines Wahnsinns, O wie einsam endet der Abendwind. Ersterbend neigt sich das Haupt im Dunkel des Ölbaums.</p> <p>Erschütternd ist der Untergang des Geschlechts. In dieser Stunde füllen sich die Augen des Schauenden 40Mit dem Gold seiner Sterne.</p>	<p>Quiet and harmonious is a walk along friendly rooms, Where solitude is and the maple's rustling, Where perhaps the thrush still sings. 30Man is beautiful and appearing in darkness, When marveling he moves arms and legs, And the eyes roll silently in purple sockets.</p> <p>At vespers the stranger loses himself in black November-destruction, Under rotten branches, along walls full of leprosy, 35Where before the holy brother had walked, Rapt in the soft string music of his insanity, O how lonely the evening wind ends. Dying away the head bends down in the darkness of the olive tree.</p> <p>Devastating is the decline of the race. In this hour the eyes of the beholder fill themselves 40With the gold of his stars.</p>
---	--

۱۵۲/آه، ساعت تلخ زوال

شامگاهان ستور به گونه‌ای فرو
می‌غلتد که دیگر نمی‌نوازد،
کنار میدان دیوارهای سیاه فرو می‌ریزند،
سربازی مرده التماس دعا دارد.



آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۵۳

Am Abend versinkt ein Glockenspiel,
das nicht mehr t?nt,
Verfallen die schwarzen Mauern am
Platz,
Ruft der tote Soldat zum Gebet.

In the evening a glockenspiel sinks
down that no longer rings,
The black walls by the square decay,
The dead soldier calls for prayer.



۳۴. فرشته‌ی پریده‌رنگ

پسر درون اتاق خالی پدرانش قدم می‌زند.
خواهران به دوردستها رفته‌اند به سوی پیرمردان سفید.
شبانه خوابیده‌ای آنها را زیر ستونهای راهرو یافت،
که باز می‌گشتند از زیارتهای اندوهناک.
آه چقدر موهایشان سیخ می‌شود از نجاست و مارمولک،
وقتی با پاهای نقره‌ای درون آن می‌ایستد،
و آنها مرده از خانه‌های غم‌فزا روانه می‌شوند.

34. Ein bleicher Engel

Tritt der Sohn ins leere Haus seiner Väter.
Die Schwestern sind ferne zu weißen
Greisen gegangen.
Nachts fand sie der Schlöfer unter den
Säulen im Hausflur,
Zurückgekehrt von traurigen
Pilgerschaften.
So wie starrt von Kot und Würmern ihr
Haar,
Da er darein mit silbernen Füßen steht,
Und jene verstorben aus kahlen Zimmern
treten.

34. A pale angel

The son steps into the empty house of his
fathers.
The sisters have gone far away to white
old men.
At night the sleeper found them under
columns in the hallway,
Returned from sad pilgrimages.
So how their hair stiffens with excrement
and worms,
When he stands into it with silver feet,
And those step deceased from bleak
rooms.

۱۵۶ / آه، ساعت تلخ زوال

آی تو مزامیری در بارانهای آتشین نیمه‌شب،
هنگامی که پیشخدمتها چشمان مهربان را با گزنه می‌کوبند،
ه / میوه‌های بچه‌مانند اقطی
سرگشته بر گودالی خالی فرو می‌ریزند.
به‌آرامی ماههای زردنبو می‌غلتنند
بر کتان تب‌دار جوانی،
پیش از آنکه سکوت زمستان فرا رسد.

ه / تقدیری متعالی در پای کیدرن * *Kidron* درنگیده است،
جایی که سدر، آن آفریده‌ی ناب،
زیر ابروان آبی پدر فاش می‌سازد
بر مرغزار چوپانی گله‌اش را شبانه راه می‌برد.
یا جیغهایی هست در خواب،
ه / وقتی فرشته‌ای گستاخ در بیشه به مرد نزدیک می‌شود،
گوشته‌ی مقدس در بخاری فروزان می‌گدازد.

* کیدرن *Kidron*، رودی کوچک در فلسطین.

<p>O ihr Psalmen in feurigen Mitternachtsregen, Da die Knechte mit Nesseln die sanften Augen schlugen, 10Die kindlichen Früchte des Hollunders Sich staunend neigen über ein leeres Grab. Leise rollen vergilbte Monde Über die Fieberlinnen des Jünglings, Eh dem Schweigen des Winters folgt.</p> <p>15Ein erhabenes Schicksal sinnt den Kidron hinab, Wo die Zeder, ein weiches Geschöpf, Sich unter den blauen Brauen des Vaters entfaltet, Über die Weide nachts ein Schfer seine Herde führt. Oder es sind Schreie im Schlaf, 20Wenn ein eherner Engel im Hain den Menschen antritt, Das Fleisch des Heiligen auf glühendem Rost hinschmilzt.</p>	<p>O you psalms in fiery midnight rains, When servants smite the mild eyes with nettles, 10The childlike fruits of the elderberry Bend astonished over an empty grave. Quietly yellowed moons roll Over the youth's fevered linen, Before the silence of winter follows.</p> <p>15An exalted destiny ponders down the Kidron, Where the cedar, a gentle creature, Unfolds under the blue brows of the father, Over the meadow at night a shepherd leads his flock . Or there are screams in sleep, 20When a brazen angel approaches man in the grove, The saint's flesh melts on the glowing grate.</p>
---	---

از پیرامون آلودنکهای گلی تاکهای ارغوانی سر بر می‌آورند،
و بافه‌های زرد غله طنین می‌افکنند،
همهمه‌ی زنبورها، پرواز مرغ ماهیخوار.
۲۵ شامگاهان برانگیختگان بر راههای سنگلاخ به دیدار هم می‌آیند.
در آبهای سیاه خوره‌ها باز می‌تابند؛
یا آنها جامه‌های فضله‌پوششان را می‌گشایند
پیچان در باد خنک، که از تپه‌های گلگون می‌وزد.

دوشیزه‌های نزار کوچه‌های شب را کورمال می‌روند،
۳۰ تا شاید چوپان مهرورز را ببابند.
شنبه‌ها آوازی لطیف از آلودنکها می‌آید.
بگذار آواز همین گونه پسر را به یادگار بگذارد،
جنونش را، و ابروان سفیدش و گذرش،
پوسیده‌ای، که آبی‌وش چشمها را می‌گشاید.
۳۵ آه چقدر غمناک است این بازیبوستگی.

پایه‌های جنون در خانه‌های سیاه،
سایه‌های سالمند زیر در باز،
وقتی روح هلیان به خودش در آینه‌ی گلگون می‌نگرد
و برف و خوره بر پیشانی‌اش فرو می‌نشینند.

<p>Um die Lehmhütte rankt purpurner Wein, T?nende Bündel vergilbten Kornes, Das Summen der Bienen, der Flug des Kranichs.</p> <p>25Am Abend begegnen sich Auferstandene auf Felsenpfaden.</p> <p>In schwarzen Wassern spiegeln sich Auss?tzige; Oder sie ?ffnen die kotbefleckten Gew?nder Weinend dem balsamischen Wind, der vom rosigen H?gel weht.</p> <p>Schlanke M?gde tasten durch die Gassen der Nacht, 30Ob sie den liebenden Hirten f?nden. Sonnabends t?nt in den H?tten sanfter Gesang.</p> <p>Lasset das Lied auch des Knaben gedenken, Seines Wahnsinns, und wei?er Brauen und seines Hingangs, Des Verwesten, der bl?ulich die Augen aufschl?gt.</p> <p>35O wie traurig ist dieses Wiedersehn.</p> <p>Die Stufen des Wahnsinns in schwarzen Zimmern, Die Schatten der Alten unter der offenen T?r, Da Helians Seele sich im rosigen Spiegel beschaut Und Schnee und Aussatz von seiner Stirne sinken.</p>	<p>Around the clay huts purple vines climb, Resounding sheaves of yellowed corn, The humming of bees, the flight of the crane.</p> <p>25In the evening the resurrected meet on rocky paths.</p> <p>In black waters lepers are reflected; Or they open their excrement-tainted robes Weeping to the balmy wind, that blows from the rosy hill.</p> <p>Slender maids grope through the alleys of the night, 30If they may find the loving shepherd. Saturdays a soft singing sounds in the huts.</p> <p>Let the song also commemorate the boy, His insanity, and white brows and his passing away, The decayed one, who bluishly opens the eyes.</p> <p>35O how sad is this reunion.</p> <p>The stages of insanity in black rooms, The shadows of the aged under the open door, When Helian's soul looks at itself in the rosy mirror And snow and leprosy sink from his forehead.</p>
---	--

۱۶۰ / آه، ساعت تلخ زوال

۴۰ بر دیوارها ستارگان به سر می‌آیند
و شمایل‌های سفید روشنایی.
اسکلت‌های برآمده از مزارها از زیلو سر بر می‌کشند،
سکوتِ صلیب‌های پوسیده بر تپه،
دل‌انگیزیِ بخور در باد شبانه‌ی ارغوانی.

۴۵ آ تو دیدگان درهم شکسته در دهان‌های سیاه،
وقتی نوه در پریشانی آرام خود
تنها سرانجامِ تاریک‌تر را می‌سنجد،
ایزد ساکت پلک‌هایش را بر او می‌خواباند.

آه، ساعت تلخ زوال / ۱۶۱

<p>40An den W?nden sind die Sterne erloschen Und die wei?en Gestalten des Lichts. Dem Teppich entsteigt Gebein der Gr?ber, Das Schweigen verfallener Kreuze am H?gel, Des Weihrauchs S?e im purpurnen Nachtwind.</p> <p>45O ihr zerbrochenen Augen in schwarzen M?ndern, Da der Enkel in sanfter Umnachtung Einsam dem dunkleren Ende nachsinnt, Der stille Gott die blauen Lider ?ber ihn senkt.</p>	<p>40On the walls the stars are expired And the white figures of the light. Skeletons from the graves rise out of the carpet, The silence of decayed crosses on the hill, The sweetness of incense in the purple night wind.</p> <p>45O you shattered eyes in black mouths, When the grandson in soft derangement Ponders alone the darker ending, The silent God lowers blue eyelids over him.</p>
---	---

۳۵. سرود مغربزمین

آه بال کوبیدنهای شبانه‌ی روح:
ما چوپانان زمانی در امتداد جنگلهای تیره‌گون پیش می‌رفتیم
و آهوی سرخ، گل سبز و وراجی جویبار وراج در پی ما بودند
سرشار از خاکساری. آه، نوای قدیمی زنجره،
هشکفتن خون بر سنگ قربانی،
و بانگ پرنده‌ای تنها بر سکوت سبز تالاب.

آه، شما ای جهادها و شکنجه‌های فروزان
بر پیکر، نزول میوه‌های ارغوانی
در باغهای شامگاهی، جایی که در زمانهای از دست رفته مریدان پرهیزگار ره می‌سپردند،
ه / جنگاوران اینک، بر می‌خیزند از زخمهای و رویاهای ستاره‌نشان.
آه، بقچه‌ی لاجوردی شب.

35. Abendl?ndisches Lied

O der Seele n?chtlicher Fl?gelschlag:
Hirten gingen wir einst an d?mmernden
W?ldern hin
Und es folgte das rote Wild, die gr?ne
Blume und der lallende Quell
Demutsvoll. O, der uralte Ton des
Heimchens,
5Blut bl?hnd am Opferstein
Und der Schrei des einsamen Vogels ?ber
der gr?nen Stille des Teichs.

O, ihr Kreuzz?ge und gl?henden Martern
Des Fleisches, Fallen purpurner Fr?chte
Im Abendgarten, wo vor Zeiten die
frommen J?nger gegangen,
10Kriegsleute nun, erwachend aus Wunden
und Sternentr?umen.
O, das sanfte Zyanenb?ndel der Nacht.

35. Occidental Song

O the soul's nocturnal wing beat:
Shepherds, we once moved along
dusking forests
And the red deer, the green flower and
the babbling well followed
Full of humbleness. O, the ancient tone
of the cricket,
5Blood blooming on the sacrificial
stone,
And the cry of a lonely bird over the
pond's green stillness.

O, you crusades and glowing tortures
Of the flesh, falling of purple fruit
In the evening garden, where in bygone
times the pious disciples walked,
10Warriors now, awakened out of
wounds and starry dreams.
O, the soft cyan-bundle of night.

۱۶۴ / آه، ساعت تلخ زوال

آه، شما زمانه‌های آرامش و پاییزهای طلایی،
هنگامی که ما راهبان آشتی‌جوی انگور ارغوانی را می‌فشرديم؛
و تپه و جنگل همه‌ی پیرامون می‌درخشیدند.
۵ / آه، شما صیدها و قصرها، آرامشگاه شامگاه،
هنگامی که در کلبه‌اش آدمی به تقوا روی می‌آورد،
کوشا در نیایشی گنگ برای سر زنده‌ی خدا.

آه، ساعت تلخ زوال،
هنگامی که در آبهای تاریک سیمایی سنگی را در می‌یابیم.
۶۰ / اما عاشقان پلکهای نقره‌ای را درخشنده بر می‌آورند:
یک قوم. رایحه‌ای خوش از بالشهای گلگون روان است
و سرود دلنواز برانگیختگان.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۶۵

<p>O, ihr Zeiten der Stille und goldener Herbste, Da wir friedliche Mönche die purpurne Traube gekeltert; Und rings erglänzten Hügel und Wald. 15O, ihr Jagden und Schlösser; Ruh des Abends, Da in seiner Kammer der Mensch Gerechtes sann, In stummem Gebet um Gottes lebendiges Haupt rang.</p> <p>O, die bittere Stunde des Untergangs, Da wir ein steinernes Antlitz in schwarzen Wassern beschaun. 20Aber strahlend heben die silbernen Lider die Liebenden: E i n Geschlecht. Weihrauch strömt von rosigen Kissen Und der süße Gesang der Auferstandenen.</p>	<p>O, you times of stillness and golden autumns, When we peaceful monks pressed the purple grape; And hill and forest shone all around. 15O, you hunts and castles, rest of evening, When in his chamber man pondered the righteous, Struggled in mute prayer for God's living head.</p> <p>O, the bitter hour of decline, When we behold a stony countenance in black waters. 20But in radiance the lovers lift the silver eyelids: O n e gender. Incense flows from rosy pillows And the sweet song of the resurrected.</p>
--	---

۳۶. گروdek *Grodek

شامگاهان بیشهزاران پاییزی طنین می‌اندازند
با سلاحهای مرگبار. بر دشتهای زرین
و دریاچههای آبی، خورشید
تاریکتر می‌چرخد. شب احاطه می‌کند
هنگاوران محتضر را و سوگواری سرکشانه را
بر دهانهای تکه‌پاره‌شان.
باز آنجا در مرغزار گرد می‌آیند ساکت
ابرهایی سرخ که خدایی خشمگین گنجانده است.
خون ریخته، و سردی ماه.
/ همه‌ی راهها به زوالی سیاه می‌رسند.
در زیر شاخسار طلایی شب و ستارگان

*گروdek Grodek شهری است در لهستان. تراکل مدتی از خدمت سربازی‌اش را در آنجا گذراند و خواست با شلیک گلوله‌ای خود را خلاص کند. گروdek واپسین سروده‌ی اوست.

36. Grodek

Am Abend t?nen die herbstlichen
W?lder
Von t?dlichen Waffen, die goldnen
Ebenen
Und blauen Seen, dar?ber die Sonne
D?strer hinrollt; umf?ngt die Nacht
5Sterbende Krieger, die wilde Klage
Ihrer zerbrochenen M?nder.
Doch stille sammelt im Weidengrund
Rotes Gew?lk, darin ein z?rnender
Gott wohnt
Das vergo?ne Blut sich, mondne
K?hle;
10Alle Stra?en m?nden in schwarze
Verwesung.
Unter goldnem Gezweig der Nacht und
Sternen

36. Grodek

At evening the autumn woodlands ring
With deadly weapons. Over the golden
plains
And lakes of blue, the sun
More darkly rolls. The night surrounds
5Warriors dying and the wild lament
Of their fragmented mouths.
Yet silently there gather in the willow
combe
Red clouds inhabited by an angry god,
Shed blood, and the chill of the moon.
10All roads lead to black decay.
Under golden branching of the night
and stars

سایه‌ی خواهر از میان بیشه‌ی خاموش می‌خرامد
تا ارواح قهرمانان را خوشامد گوید، سرهای خون‌ریز را.
و به‌نرمی در نیزار نیلکهای تیره‌ی پاییز می‌نوازند.
ه / آه، ای سوگواری سرفرازانه! – شما قربانگاههای زمخت،
زبانهای داغ روح اکنون از دردی جانکاه جان می‌گیرد:
نازاده نوادگان.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۶۹

Es schwankt der Schwester Schatten
durch den schweigenden Hain¹,
Zu grü?en die Geister der Helden, die
blutenden H?upter;
Und leise t?nen im Rohr die dunklen
Fl?ten des Herbstes.
150 stolzere Trauer! ihr ehernen Alt?re

Die hei?e Flamme des Geistes n?hrt
heute ein gewaltiger Schmerz, Die
ungebornen Enkel.

A sister's shadow sways through the
still grove
To greet the heroes' spirits, the
bloodied heads.
And softly in the reeds Autumn's dark
flutes resound.

150 prouder mourning! - You brazen
altars,
The spirit's hot flame is fed now by a
tremendous pain:
The grandsons, unborn.



آه، ساعت تلغ زوال



شاپور احمدی

رودخانه‌ی بچه‌ها

رودخانه‌ی بچه‌ها

وقتی زودتر از جنهای انارستان خوابم برد
رمه‌ی بچه‌های ماه پس‌مانده‌ی رگرگی رودخانه را
کمی دورتر از شهرستان تک‌خیابان دنباله‌دارمان
با ساقهای خشکِ پسرانه می‌شکستند.
هتیکه‌پاره‌های بنفش نیم‌رخ و چانه را می‌سوزاندند.
همهمه‌شان پس از گداختنِ کوهساری که همه‌ی عصرها می‌دیدیم
تا گوشهای پلاسیده‌ی گاوها و ماهیهای بی‌جانی
که کنارشان خفته بودیم
نرم‌نرم می‌وزید. آه خدایا
ه / چه کسی مرا بر کول خود بسته است؟

آه، ساعت تلخ زوال/۱۷۳

گاهی خورشید هیکلی است که تکه‌های سخت
و بُرانِ عمر خود را در خاکستانی لزج
فراموش کرده است تا همین الان فرهمند و برنا
پیشاپیش نیم‌رخِ خاموش و تاجدار برخیزد.

۵/ تا نیمی از شب گذشته گفت‌های فربه و آفتابی
بر سکوه‌ای پراکنده‌ی رودخانه می‌سریدند.
دل بستم به شانه‌های خود و دوستی که نزدیکم داشت درختچه‌ای کور می‌شد.
می‌خواستم بلند شوم جفتی گفت‌ر آرمند را بچلانم
که همسنگ در تنه‌ی سایه‌ای زنده و درخشان روییده‌اند.

۶۰ تکه‌ای از رودخانه سکوتی بود سنگی
که هاج‌وواج نیمروز و تک‌درخت‌های گرمسیری را می‌خکوب به جا می‌گذاشت
و کور اما زمردین با غباری از دیوهای مرده
و سدری بی‌بندوبار بر سر راه که آذرخش را پناه می‌دهد
تا دیوانه‌ای در خاک پلاسیده نوزاد بی‌همزادش را در افکند،
۶۵ پشت به سکوه‌ای پخش‌وپرا و سوزناک
همچنان از قهقهه و شکلک چند صورت فلکی پیش پا افتاده می‌لرزید.

۱۷۴/آه، ساعت تلخ زوال

و آن گاه آغاز کردیم سکوت را بپرستیم.
نیلبکی استخوانی بر سینه داشت.
رودخانه همهی چشمها را بست.
سه تنه‌لش خود را تا ژرفنای
بیشه‌زار عقیق و اجسام اختری خفته خیزاند
و چانه و شانه‌های مس‌اندود بچه‌ها را
که تازه بوی پروانه و خورشید گرفته بودند
یکی یکی بی‌محابا بوسید.

بهمن ۱۳۸۷



آه.
ساعت تلخ زوال

هنکامی که سیمایی سنکی را
در آبهای تاریک در می‌یابیم.

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۷۵

به همین قلم / شعر

۱. ویرانشهر
یکم. شوخیهای ناگوار
دوم. متنها
سوم. بازگویی شوخیها و متنها
۶۱ (و) ۶۶-۶۱
۲. پادشاهنامه
یکم. دیباجه: آب و گل عشق
دوم: متن: پادشاهنامهگردانی
سوم: پیوست: شعرهای مشکوک و الحاقی
۶۷-۶۶ گردانی
۳. کارنامه‌ی قهوه‌ای
یکم. آن پاره‌ی دیگر
دوم. دیوآمیزی بی‌انجام
سوم. پیشگویی زمان اکنون
۷۷-۷۸ و کبود
۴. کجنوشتار
یکم. زندگی نابجای هنرمند
دوم. تته‌پته‌نگاری
سوم. واپسینشمار
۷۹-۸۰
۵. در حاشیه‌ی متن
یکم. خانه‌ی عنکبوت
دوم. دستنویس غیب‌بین
۸۱-۸۲ الف

۱۷۶/ه، ساعت تلخ زوال

۶. سوتک گوشتی که یکم. سوت آشکار و پنهان
۱۳ سنگ شد دوم. کتابچه‌ی سنگی

۷. کالبدخوانی یکم. کالبدخوانی
۱۴-۱۵ دوم. پیوستها

۸. گزیده‌ی هفتگانه
۱۵-۶

۹. بندهای پیشکشی فرشته‌ها بر خاکستر و آفتاب
۱۶

۱۰. گاهی خاطره‌ی عشقی اندوهناک از زمانهای اکنون
۱۷

۱۱. دیوها و دلبندهای گونی‌پوشم
۱۱-۱۹

۱۲. بهشت نو
۹۰

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۷۷

۱۳. از عشق و شیاطین دیگر

۹۱

۱۴. دیباچه‌واری چپی و نپرداخته
؟ بر شهربانی کیومرث و نسناسها

به همین قلم / برگردان

۱۵. خرابستان و شعرهای دیگر تی. اس. الیوت

۱۸ و ۱۲ و ۷۹ و ۶۱

۱۶. سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات

دی ۱۸

۱۷. گاهان ایزدان و اهریمن لی بو و ازرا پاوند و

زمستان ۱۸

۱۸. شاه خاکستری چشم آنا آخمتوا

بهار ۱۹

۱۷۸/آه، ساعت تلخ زوال

۱۹. زیبایی نکبتبار بچه‌ها آرتور رمبو

تابستان و مهر ۸۹

۲۰. مرواریدهای استخوانی مارینا تسوه‌تایوا

پاییز ۸۹

۲۱. شعر بی‌قهرمان آنا آخمتوا

بهار ۹۰

۲۲. باده‌پیمایی با اژدها در تموز لی بو

تیر ۹۰

۲۳. آواز پلنگ لیمویی بر نرده‌های غبارآگین روبن داریو

مرداد و شهریور ۹۰ و اندوهگساری ماه ماه ماه

۲۴. آمرزشخوانی آنا آخمتوا

مهر ۹۰

۲۵. لابه‌لای تیغ‌های زمردین جین هیرشفیلد

آبان ۹۰

آه، ساعت تلخ زوال/۱۷۹

۲۶. برج فراموشی مارینا تسوه‌تایوا
آذر و دی ۹۰

۲۷. دوپیکر اسپیپ ماندلشتام و نیکلای گومیلف
بهمن ۹۰

۲۸. همبازیان گمشده گزیده‌ی شعر جهان
فروردین ۹۱

۲۹. گل سرخ هیچ کس پل سلان
اردیبهشت و خرداد ۹۱

۳۰. جامه‌درانی گاسپارا استامپا
خرداد ۹۱

۳۱. آه، ساعت تلخ زوال گئورگ تراکل
تابستان ۹۱

۳۲. حلزونهای هرزه پس از نیمروز مارینا تسوه‌تایوا
مهر ۹۱

۳۳. سوار بر سرسره‌های پر از کاه نیکلای گومیلف
آبان ۹۱

۳۴. در پوک‌های زمهریر اسبپ ماندلشتام
آذر ۹۱

۳۵. اندام‌های نقره‌ای ما چند نفر نیکلای گومیلف و اسبپ ماندلشتام و مارینا تسوه‌تایوا
دی ۹۱
و بوریس پاسترناک و آنا آخمتوا

۳۶. بنفشه‌ها گیوم آپولینر
بهمن و اسفند ۹۱

۳۷. و چشمه‌های گل‌آلودش آنا آخمتوا
فروردین ۹۲

۳۸. پس از یکصد سال و اندی ترانه‌خوانی چند نفره
در ستایش بانویی ناشناس گزیده‌ی شعر روس
بهار و تابستان و پاییز ۹۲

۳۹. درشکه‌های پیاده بوریس پاسترناک
زمستان ۹۲

۱۹۰/آه، ساعت تلخ زوال

۴۰. آشویتس‌نشینان شوم فریدریش هولدرلین و راینر ماریا ریلکه
؟ و گئورک تراکل و اشتفان گئورگه پل سلان

۴۱. به دام افکندن شاهباز سفید لی بو
؟

۴۲. خسروانیها فریدریش هولدرلین
؟



Paul پل سالان

Celan

شاپور احمد

گل سرخ سیج کس

فریدریش

ہولدرلین

خسرو انبیا

Johann Christian
Friedrich Holderlin

شاپور احمد

آشویتس نیشانات شوم

فریدریش هولدرلین

راینر مازیا ریلکھ

گئورگ تراکل

اشتفان گئورگھ

پل سلان

شاپور احمدی

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.